



مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : سیزدهم

اگست 2025 میلادی مطابق اسد 1404 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

- 1- روزهای سیاه تاریخ افغانستان ، " شجاع جسور "
- 2- خوان نسل له بحران نه تر بیداری ، "جوره قربان "
- 3- منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است قسمت دوم، " نعیم سلیمی "
- 4 - پیرامون مسأله ملیت ها و وحدت ملی در افغانستان ، "ش. آهنگر "
- 5- شعر و تصویر از بانو "مهتاب ساحل"
- 6- مباح ، "سید عبیدالله نادر"
- 7- ناسیونالیسم بردگان؛ وطن دوستی یا همدستی با جنایت؟ "نوید محبی "
- 8 - از صف "اخراج" از ایران، تا صف بازرسی طالب در افغانستان: "امیر سروری "
- 9 - پاتریس لومومبا ، "کاوه عزم "
- 10- د هلمند ولایت د کجکی ولسوالی د مظلومو اوسېدونکو یو فریادي لیک
- 11- ترامپ میگوید : مهاجرت، اروپا را نابود می کند ، "رازق رحیمی "
- 12- اخبار و گزارشات مرتبط به زندان سرباز بنام افغانستان
- 13- انواع دزدان در نگاه ماکسیم گورکی
- 14- بازی شیطان اسلام : سدی در مقابل کمونیسم ؟ بسیار آموزنده و جالب است .



روزهای سیاه تاریخ افغانستان به مناسبت 24 اسد روز تسلیمی ارگ به گروه طالبان

وابسته به سوسیال امپریالیسم روس که در دامن جمهوریت داود خان رشد و پرورش یافته بودند . در مدت زمانی کوتاهی هست و بود جامعه را از مردمان عامی و عادی تا روشنفکران و نخبه های سیاسی ، از جوانی تا والی ، از شاگرد مکتب تا استاد پوهنتون ، از مسجد تا دفتر کار از پس کوچه های شهر تا دهات و شهرهای بزرگ همه را مورد حملات وحشیانه قرار دادند و همه را لگد مال نمودند . بنابراین اعمال ناشایست و مغرضانه شان ، مردم آزاده و سلحشور در مقابل شان به پا خيستند.



- 6 جدی سال 1358 خورشید:

اشغال افغانستان توسط قوای نظامی سوسیال امپریالیسم روس ؛ تعویض مهره ها یکی پی دیگر حفیظ الله امین

روز های نکبت بار و سیاه ی تاریخ افغانستان که داغی بر قلب های مردم افغانستان گذاشته اند ؛ را نباید نسل های آینده فراموش کنند !

- کودتای 26 سرطان سال 1352 خورشیدی:

داود خان با عزل ظاهرشاه و تبدیل نظام پادشاهی به جمهوری . بعد از سالها رکود و کساد ی جامعه، با شخم زدن بستر جامعه و بذر کودتا ها ، که بعدها از هرطرف جوانه زد و این بذر خطرناک و کشنده تاکنون از مردم ما به اشکال متفاوت قربانی میگیرد . تعداد از اوپاش و ارادل را در دامن خود پرورش داد ، که بعداً سرش را خوردند .



- کودتای 7 ثور سال 1357 خورشیدی :

به رهبری باند منفور « حزب دموکراتیک خلق »



ارباب روسی توان حمایت و تسهیل امکانات مالی را از دست داده بود ؛ دیگر تحمل برداشت این بار را نداشت و خود در حالت فنا و از هم پاشی قرار گرفته بود ، چنانچه بعدا معلوم و ثابت شد .

بجای نور محمد تره کی؛ ببرک کارمل بجای امین و اشغال مستقیم و عریان افغانستان . مردم ما را قربانی اغراض شوم خود و جامعه افغانستان را به حمام خون و کشتارگاه آزادیخواهان و روشنفکران مبدل نمودند که در نتیجه میلیونها انسان مجبور به ترک وطن و مهاجر شدند ، میلیونهای دیگر شهید ، بیوه ، یتیم و معلول و معیوب جنگی را برای نسل های بعدی به میراث گذاشتند .



- در ماه قوس سال 1366 خورشیدی :

نجیب مشهور به قصاب ؛ مردم بیگناه کابل پس از تشکیل لویه جرگه فرمایشی به حمایت روسها به عنوان رئیس جمهور افغانستان تعیین گردید. نجیب را برای فریب دادن مردم گماشتند تا اگر بتوانند به دروغ بافی ها و حيله گیری های خود یک بار دیگر مردم را فریب دهند و در اریکه قدرت باقی بمانند ؛ اما بسیار دیر شده بود کرد به استخوان مردم رسیده بود و

- 8 ثور سال 1371 خورشیدی:

ورد وحشیانه تنظیم های جهادی ؛ تشکیل جزایر قدرت



- ورد طالبان 5 میزان سال 1375 خورشیدی :

طالبان هم به فرمایش « سیا » در دهلیز های سازمان استخباراتی « آی اس آی » پاکستان ساخته شد .
 ترویج فرهنگ طالبانی و حذف نیم پیکر جامعه از چرخه تولید و امور اجتماعی و سلب آزادی های فردی و اجتماعی کشتار های دسته جمعی و تبدیل مزارع و باغات به تل خاکستر و ایجاد مراکز تربیه و آموزش تروریستان تاجیکی ، اویغور های چینی ، عربی و القاعده ، داعش ، سلب آزادیهای فردی و اجتماعی ، تصفیه های قومی ، زبانی و مذهبی ، ترویج کشت و ترافیک مواد مخدر و...

و تشدید جنگ های داخلی با مداخلات مستقیم سازمان های استخباراتی منطقه ای و فرامنطقه ای . تنظیم های جهادی که زاده تضاد ها و سیاست های کودتاچیان هفت ثور میباشند ، با حمایت سازمان های استخباراتی « سیا » و « ام ای سکس » و تمویل مالی شیوخ عرب در تحت نظر مربیان « آی اس آی » پاکستان و « سپاه پاسداران » ایران . با کینه توزی و عداوت بی مانند به تخریب شهر کابل پرداختند و شهر کابل را عاری از سکنه و به تل خاک مبدل نمودند . از جمله افتخارات و دستاوردهای این گفتارهای خون آشام رقص مرده ، شقه ساختن قربانی ، پنتوس چشم انسان ، سینه بریدن ها ، زنده سوزاندن در کانتینر ها و داش های خشت ، زنده انداختن به قفس حیوانات وحشی ، فروش شپش بالای اسرا ، خوراندن شاش ، تماشای زایمان ، تجاوز به حریم خصوصی و ناموس مردم ، مسابقه راکت پرانی ، چور و چپاول دارای های عامه ، غصب هزاران هکتار زمین های دولتی و هزار و یک جنایت دیگر





- کنفرانس استعماری 5 دسامبر 2001 بن :

که بر مبنای تایید تجاوز بر افغانستان بنا شده بود، سیاست داخلی و بین المللی افغانستان را برای دهه های بعدی تثبیت کرد. در واقعیت امر قولنامه فروش افغانستان را در این کنفرانس مسجل ساختند .



قوادان و مادر فروشان که در دامن سازمان های

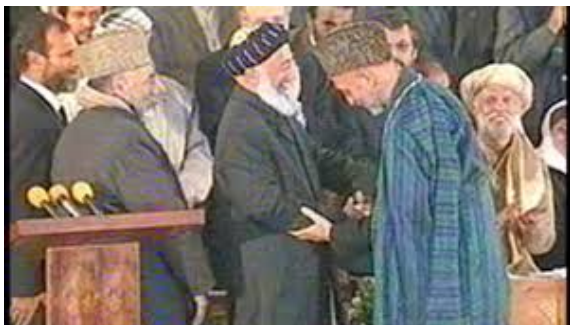
- 15 میزان سال 1380 خورشیدی :

اشغال افغانستان توسط امپریالیسم آمریکا و متحدان اروپایی (ناتو) بمباران قراء و قصبات در سراسر جغرافیای افغانستان توسط طیاره های B-52 آمریکایی ، زندانی نمودن افراد بیگناه ، برخورد توهین و تحقیر امیز با اجساد قربانیان جنگ ، نقض حقوق بشر ، داخل شدن به حریم خصوصی و منازل مسکونی ...و





مواد ساختمانی ، روغنیات و پرزه جات ماشین آلات ،
مؤسسات ملکی و نظامی ، قراردادهای مؤسسات
خارجی و وزارت خانه ها ، قرار داد های سرک سازی
و...در اختیار خود و همپالکی ها خود داشتند .



- هفتم میزان سال 1393 خورشیدی :

تعویض یک دلقک شعبده باز به یک بیمار روانی
فاشیست بنام اشرف غنی . غنی مانند سایر فاشیست ها
دست به شنیع ترین کار ها زد . انحصار قدرت در مثلث
ارگ و ترویج و رهبری گسترده فحشا و ارتشا از
داخل مثلث ارگ . تشدید تضاد های قومی و تقویت و
زمینه ساز بستر برای باز گشت مجدد گروه وحشی
طالبان که منجر به امضای سند تسلیمی افغانستان به
طالبان گردید.



استخباراتی تربیه و پرورش داده شده بودند ؛ با اخذ
اندک امتیاز مادی مادر خود را به حراج گذاشتند و
لکه ننگ سیاه تاریخ را یک بار دیگر مانند شاه شجاع
ها ثبت صفحات تاریخ خونین افغانستان کردند . که در
نتیجه دلقک و یالانچی را مامور پیشبرد امور ساختند .

- 1 جدی سال 1380 خورشیدی :

نصب دلقک بنام حامد کرزی بر سرنوشت مردم چهار
دوره دولتهای ("موقت" ، "انتقالی" ، "انتخابی" اول و
"انتخابی" دوم ، که با سوالات جدید مهم همراه است) ،
از کنفرانس "بن" تا تاریخ 7/6/1393 خورشیدی (
دوشنبه هفتم میزان سال 1393) در طول بیشتر از
سیزده سال با وجود واریز شدن میلیاردها دلار پول
های باد آورده شده نخواست حتی یک پروژه زیربنایی
بسازد؛ اما برعکس بخاطر تحقق اهداف استعماری و
و اهداف استراتژیک امپریالیسم آمریکا از دل و جان
کوشش نمود . این دلقک با تیمی از قوادان و دزدان
ماهر نکتایی پوش دیساند شده ، با سازمانها و نهاد
های امریکایی و حلقات انحصاری امپریالیسم آمریکا
یکجا دهن جوال را گرفتند و به هر طریق که ممکن بود
؛ زمینه سازی و بستر سازی نمودند . ترویج فحشا ،
ترویج فساد اداری و ارتشا ، دزدی از مال مردم و
دارای های عامه ، تشدید اختلافات زبانی ، قومی ،
سمتی ، ایجاد باند های مافیایی ، فروش تصدی های و
ملکیت های دولتی و نیمه دولتی ، تحت نام بازار آزاد
با استفاده از قدرت کرسی ریاست جمهوری با ایجاد
شرکت های وابسته به نزدیکان و هم پارتی های خود
انحصار تمام اقلام مهم بازار مانند ، تیل ، مواد خوراکی



، شاید طالبان را بجای شرکت های امنیتی _ نظامی ، بلک واتر، /ایکس ای /آکادمی و شرکت های لوژستیکی خود در بدل مزد به مراتب کمتر که ، برای اهداف استراتژیک امریکا با صرفه تر و سهل تر است استخدام نموده باشد . واریز چهل و پنج میلیون دالر در هفته برای طالبان بطور آشکار و میلیون ها دلار دیگر در خفا خود نشان می دهد که زیرکانه نیم کاسه ای است .

- 24 اسد سال 1400 خورشیدی :

سقوط ننگین رژیم و دولت مزدور تحت نام جمهوریت ساخت امپریالیسم آمریکا ؛ با صحنه های نمایشی کم نظیر آن که حتی در فیلم های هالیوودی و بالیودی تا حال تماشا نکرده باشید .

سپردن سرنوشت بیشتر از چهل میلیون انسان در بند کشیده شده افغانستان بدست طالبان این دست پرورده های سازمان "سیا" برای بار دوم به تاریخ 24 اسد سال 1400 خورشیدی یک بار دیگر و یک روز دیگر را در تقویم خونبار مردم مظلوم و اسیر گرفته شده ما رقم زد .



- چهارشنبه 8 اسد 1399 خورشیدی :

امضای سند تسلیمی افغانستان به طالبان تحت نام موافقت نامه دوحه (توافقنامه دوحه)

این موافقتنامه که پس از ۱۸ ماه مذاکره و گفتگوی مستقیم میان نمایندگان آمریکا و طالبان، به امضاء رسید ظاهراً بر چهار موضوع اصلی متمرکز است؛ خروج کامل نیروهای آمریکایی و ناتو طی یک جدول زمانی خاص، قطع ارتباط طالبان با گروه های تروریستی از جمله القاعده، عدم استفاده از خاک افغانستان علیه منافع آمریکا، و مذاکره بین طالبان و جمهوری اسلامی افغانستان (دولت تحت ریاست محمد اشرف غنی)؛

اما در اصل مسائل مهم تر از این درعقب این توافقنامه نهفته است . اینکه چرا ایالات متحده حاضر شد، وارد مذاکره با یک گروه شبه نظامی شود که تمام رهبرانش در لیست سیاه شورای امنیت سازمان ملل متحد هستند و از دید آمریکا تروریستی محسوب می شود و اساساً یکی از اهداف حملات آمریکا و متحدانش به افغانستان در سال 2001 نابودی این گروه عنوان شده بود؟ خود سوالی است که باید پاسخ داده شود.



یکی از دلایل این بوده میتواند که امریکا خواسته با یک تیر چندین هدف را شکار کند . تقلیل بودجه نظامی



2

خوان نسل له بحران نه تر بیداری

لیکوال : جوړه قربان

واکمنتیا او په پای کې د (۲۰۲۱) طالبانو د جهل او خرافات په بنسټ ولاړ دوه ځل وحشیانه واکمني، په حقیقت کې د افغانستان وګړی له ډیر سخت هډ ماتونکي ګواښونو سره لاس او ګریوان کړی دی.

اوس دې او دې ته ورته ګڼو ناهیلیو په وړاندې د ولس سترګې یواځې او یواځې ځوان او په وطن مین ملی انقلابی نسل (بنځه - نارینه) ته اوړي. **هغه نسل چې نه فساد او ملی خیانت کې لړلی دی او نه ی منګولي دجا په وینو سرې دې، نه یی دجا کور ، شتمنی او مال تالان کړی، نه یی د ملی شتمنیو غلا کړي چې بېلډینګونه او ماڼۍ یی هسکې او یایی هیواد نه بهر د همدې غلاشویو ملی شتمنیو او امکاناتو په مټ سترې پانګې او تجارتونه جوړ کړی وی، نه یی د کومي استخباراتي کړی حلقه په غاړه ځنګړی، او نه یی په کوم ښکیلاکي زواک پورې اړیکې ټینګې کړی دی.**

دې نسل یواځې او یواځې یا د خپل ولس تیر زهیر او زړه بوږنونکي ژوند او تاریخ په خپلو سترګو لیدلی یا یی کورنی ورته دخونړیو جګړو کیسي کړی او یا یی دمنورو مشرانو یا مطبوعاتو او رسنیو له لارې د روانې پنځوس کلنې جګړې په هکله چې د اسلام او دموکراسۍ تر نوم لاندې دروغجن عدالت په بېلابېل چور، تالان، انسان وژنه، ترور ، بمی چاودنې، ځان چاودنې، دبی وزلو درنو کورنیو عزت لوټول د وحشت او تاراک په زور واکمني واکمنه وه، او لا اوس هم دا لړۍ جاری ده لیدلې یا اوریدلې دی.

دوی د امریکا او غربی ښکیلاکي استعمار په لاس جوړه شوې تش په نوم بیواکه او لاسپوڅی نظام دموکراسۍ او د هغوی تالی څټی وپرستګی مزدور واکمنان یی هم د واک په موده کې په خپلو سترګو

د افغانستان ولس نژدې نیمه پیری انسان وژونکي او دښکیلاک، سیمې او ارتجاع په لاس جوړه شوي نیابتی جګړې ډیر ستومانه کړی دی. تحصیلکړی، اکاډمیک ځوان او وینن نسل یی یا مهاجر شوی او یا تر اوسه له هیواده د تېښتې لارې ګودر لټوی. په هیواد کې پاتي ولس له یوناخرګنده راتلونکي، پراخه ناهیلی، وزګاری او سیاسي بی ثباتی سره لاس او ګریوان ده.



په افغانستان کې د اسلام په نوم دنړی او منطقي په استخباراتي ادارو پوری تړلې سیاسي - مذهبي سخت درېځه بنسټپاله تنظیمونو شتون او واکمني، د ګاونډ هیواد و برېنده او بی شرمه لاسوهنې، د سیمې او نړیواله اسلامي تروریستي ټوپکمارو ډلو شتون ، د **«سپېڅلی اسلامي نظام»** د پلي کیدو لپاره د وحشت او تاراک وړانګاره نظامو زور واکي کابو پنځه لسيزو



آزاد، آباد او نا پييلي خپلواک هيواد په خبر يو ځل بيا
دنړی نورو هيوادو سره د سيال په څير په پښو ودری
او د ترقی، سولې او سوکالۍ ملي پرمختګ په لور پر
مخ بوځی، سترګې اړوی.

د دې لپاره چې د افغان ولس دا سوچه پانګه دا وياړلی
نسل او ځوانان په خپل ملي- ټولنيز فعاليت او د ټولنې
په ويناوې کې ځلانده حضور ولری، د آزادۍ لپاره
دملي پاڅون لارې پرانيزی، پرته له کوم زیان او
ستونځي خپل ځان، ملګری او ټولنه په کرار کرار ،
ټولنیز - ملي مثبت دریځ په امن او له هر راز سیاسي
ترینګلتیا او توطیو، نیابتی جګړو، د استعماري لاسپوڅو
لاسوهنو او مصیبتو نه او د طالبانو اوسنی استبدادی
وحشت ظالمانه برید لاندې را نشي لازمه ده چې د ملي
مبارزې او آزادۍ بڅبونکي انقلاب دملی ګامونو د
پورته کولو لپاره په لمړۍ پړاو کې د دې مفاهیمو په
نظر کې نیولو سره په پوره پاملرنه همغږه منظمه او
منسجمه ګامونه پورته شی:

- په لمړۍ سر د بڅو او نجونو د زده کړې او کار، کره
او پوره ملاتړ او په غوڅ دریځ په څنګ کې دریدل.



ولیدل چې د تیرو څه دپاسه څلوېښت او په ځانګړی
ډول دې څلور وېشت کلو په ترڅ کې دې وحشی
شرمېنانو څنګه د افغانستان د ولس ملي - کلتوري-
اخلاقي هوډ، په خپل ځان باندې باور، د سکون بډایي
او ټولنیز دنگ او وياړلی تاریخ وچاړ کړ او تاریخي
ارزښتونو ته یې بیخچن زیان ورساوه. دا لاسپوڅی په
بیساری کچه د ښکیلاک په مټ واکمنۍ ته ورسیدل، په
بیساری شمیر امکانات، موټري او لښکرې وموندلې او
د همدې یاغی بیساری لښکرو په مټ یې بیساري اخ
وېب ، ترور، اختطاف، اختناق، وحشت او دهشت غلا،
بی عزتی، بیناموسی، او تاراک لاس پورې کړ چې آن
استعماري بادار یې (شوروی، امریکا او ناتو) ورته
حیران او ګوته په غاښ شو. کله چې د تیرو شوروی
یرغلګرو او اوس د نړیوال استعمار ټلواله په سر کې
امریکا په افغانستان کې ماتې سره مخ شو او لکۍ یې
ور غبرګیده، بیا دا بی شرمه لاسپوڅی او مزدور
ګوډاګیان د خپلو بادارانو سره څنګ په څنګ او یا
دهغوی مرسته په خوندي او امن سفر په الوتکو کې
سپاره او له افغانستان نه په تېښته وتښتیدل او
مظلوم ولس یې هک پک حیران او پریشان طالبانی
تاراک او وحشت ولکې لاندې یواځې پریښودل، چې دا
تاریخي ستره بېشرمی به دا لاسپوڅی مزدور اوبی پته
شرمېنان او د دوي پلویان څنګه زغمی؟

نو ځکه په عام لید او د ضرورت په بنسټ، یواځې
ځوان او دعلم په رڼا سمبال، وین او بی پرې نسل هغه
نسل چې د افغانستان ریریدلی ، کړیدلی او له جګړې
ستومانه ولس، د دردونو او ناخوالو ملهم وی، د هيواد
آزادی، و دانی او بقا ته ژمن وی او افغانستان د یو



- د امکان په صورت کې د تلفون له لارې انلاین اړیکې هغه هم د کوډ او ځینو خاصو کلماتو په کارول، که څه هم دې کار لپاره یو سم مدونه ابتکار ته اړتیا ده خو زه ډاډه یم چې اوسنی ځوانان په دې کار برلاسی دی،

- د مدني حرکتونو او هڅونه چې د یوې موضوع په بهانه ځوانان یوه غونډه را وېولی مهمه نه چې د ګډونکو شمیر لږ ده که ډیر، مهمه داده چې لا اقل یو څو کسان راټول شي؟ دا چې تاسې د یوې موضوع لپاره د ګوتو په شمیر کسان هم راټول کړی دا ستره بر یا ده ځکه د لارې پرانستلو لمری ګام مو اوچت کړ، همدا لږ بیا سوکه سوکه مدونه مبارزه کې په پاڅون بدلېږی،

- دباندنی میشت مهاجرو ځوانانو او په هیواد کې دننه ځوانانو تر منځ د وطن د مینې او محبت ټینګ او پراخ کمپاین او د دې مثبت خوزښت بدلون لپاره پیاوړې صادقانه او له مینې ډک اړیکې ټینګول، دا څپانده خوزښت نه د پیسو ترلاسه کولو په آند او هڅه، بلکه د وطن سره د مینې او وطن پالنې د ذهنیت جوړولو په هدف. دا ملی رغاونه دهر افغان وګړی ملی دنده ده، تر څو دملی انقلابی خوزښت لپاره لازمه همغږی او پیاوړی منظمه او منسجمه هر اړخیزه غږ یو ټریبون شي،

- بهر میشت ځوان نسل وهڅول شي چې د داخل ځوانانو سره ښه انډیوالی او مثبت اړیکې ټینګې او خپل اصالت او هویت له لاسه ورنکړی. وطن او خپل کلتوری اصالت سره مضبوط پیوستون او ملاتړ وساتي که د نړۍ په هر ګوټ کې ژوند کوی د افغانستان وګړی ده، افغانی اصله رېښه لری، چې هیڅ څوک نشي کولای دې تاریخي ځانګړتیا نه په هیڅ قیمت سترګې پټې کړي. د دې ارزښناکه کمښت له وجهې له بده مرغه

چې د ټولنې دا له نیمې زیاته برخه د طالباني واکمنۍ په زورواکۍ په سیستماتیکه مذهبي ناندريو او وروسته پاتې قبیلوي ذهنیت په بنسټ د ټولنې له هر اړخیزه فعالیتو ګوښه کړي دی،

- د ښځو او نجونو د کار او زده کړې آغیزمنتیا او د ټولنې د پر مختګ په جوکات کې داسې همغږی رامنځ ته کول چې هم نارینه او هم ښځینه په خپل ابتکار او انډولیزه ګډون د دوه قوی لازم او ملزومه زواک په څیر د ټولنې او هیواد په پر مختګ کې برابر ونډه تر لاسه کړی،

- د عامه پوهاوی او ذهني بدلون او ویښاوی پراخ تبلیغاتي یو بیساری خوزښت، چې په خپل مشارکت د ناحیو او کلیو د وکیلانو، سپین ږیرو، منورو مخورو تشویق او مرسته په شخصی او خصوصی ناستو کې، آن د طالبانو هغه روښانده ملایان چې په ټولنه کې د ښځو په ګډون، کار او زده کړه باور لری ملاتړ تر لاسه کول، له مانځه وروسته دځوانانو ګروپي ناسته کې ګډون ته جدی پاملرنه او ګټه پورته کول،





څوک نشي کولای او داحق نلری چې بل ته وواي چې ته د دې و طن نه یی او یا دې ته ورته سپکي سپوري ووايي یا دا یا هغه! ځکه د دې گډ کور ساتنه او پالنه د هر افغان وگړی ملی فریضه، اساسی دنده او اخلاقی فریضه ده چه سر او مال ورباندې قربان کړو ، او له هرې بلا او مصیبت نه که دا طبیعی وی او یا ټولنیزه، که دا د دښمن یرغل وی او یا د زور زیاتی ظلم او جهل واکمنی وی، باید وې ژغورو او د هر ډول ناخوالو په مقابل کې ودریږو. ځکه د وطن ساتنه د هر وگړی ملی اخلاقی او انسانی دین او وجیبه ده.

- د طالبانو وحشیانه واکمنی، قرون وسطایی قوانین، استبدادی او انسانی ضد کړنې باید په پراخه کچه د ولس تر منځ په پوره زیرکی او پاملرنې وسپړل شي او د دې وحشیانه کړنو پایله او راتلونکي چې په پیریو پیریو زموږ ولس (بنځي-نارینه) د جهل او بدبختی او وروسته پاتی - ترقی ضد تورو تمبو تر شا ساتي په مستدل و دلایل و توضیح او تشریح کړای شي. دی سیاست او واکمنی ځکه د خلاصون لپاره اړینه برېښي چې د ټولني ټول وگړی یو موتی شي **په خاصه توگه ځوان نسل، لیکوالان، انځورگران، استادان، ژورنالېستان، د لوړو زده کړو ځوانان، بزگران- کارگران، کسبه کاران، د ټولني ټول اصناف او د مدنی ټولني فعالان په یو ملی هوډ او همغږی نه یواځې د طالبانو وحشیانه واکمنی، قرون وسطایی قوانین، او استبدادی زور ظلم په مقابل کې، بلکه د ټولو جنګی جنایتکارو او ملی خاینانو، اسلامی بنسټپالو، د هیواد د سولې، ترقی او پر مختګ دښمنانو، دلویديځ بنګیلاک او دگاونډ هیوادو جاسوسانو او هر ډول مزدوران و د توطنو او مداخلو**

ځیني روند آند افغانان کله چې ځینو مفاهیمو لکه آزادی، دموکراسی حق لرل او . . . ټولنیز انسانی مفاهیمو ته لاسرسی ومومی نو آسمان ته زیني کیدي او بیا دمیډیا او انټرنیټی پاتوله لاری افغانستان او خپل اصالت ته یو لړ سپکي سپوري خپرووی او ذهنیتونه ړنگوی، چې دا کار د ملی واکمنی سپنسی او داخلی کار او پرمختګ لپاره زیانمن او د وطن ملی گټو ته خیانت ده. ځکه چې دا ډله کسان په ناپوهی د **«دښمن تبرته لاستی اچوی»**. داډله کسان په دې کار نه یواځي چې په ټولنه کې خپل شخصیت زیانمن کوی بلکه ملی باور، واکمنی او تاریخی اصالت ته زیانونه اړوی. **دا ډول کړه وړه نه یوازې ملی یو والی سره په تضاد او ټکر کې دی بلکه دافغانستان دښمنان دا ډول کاروته په ډیره خوشالی لاسونه پرکوی او همدا ډول دتبلیغاتی بیلګې په ډول د نفاق او شقاق سوری سمپوري پرانیزی چې دا کار بیا ملی خیانت سره همغږی لری.**

- د وطن د استقلال، آزادی، ملی واکمنی او ځمکنی بشپړتیا ساتنه او دفاع د هیواد د هر وگړی لپاره یوه ملی وجیبه ده. او وطن مونږ ټولو ته د مور حیثیت مقام او منزلت لری. لکه څنګه چې مور مونږ ته پالنه او روزنه راکړي، زموږ هیواد افغانستان هم همداسي په خپله لمن کی مونږ ته د ژوند لپاره اوبه، هوا، ویاړ، ملی هویت او د ژوند خورا ډیر ښکلی ملی او طبیعی منابع، پرته له کوم توپیره **(رنگ، ژبه، مذهب، سیمه، دین، توکم، بنځینه، نارینه، زور، ځوان)** وریا رابښلی او روزنه یی راکړی. افغانستان مونږ ته فردی ، ټولنیز او نړیوال کرکتر او شخصیت راکړی چې په دې توګه مونږ ټولو وگړو ته گډ کور او مور بلل کیږی. هیڅ



- د افغانستان خلکو او ولسونو ته هم باید دې نږدې پنځوس کلنې جگړې دا ښودلې وې چې د دوی راتلونکې یواځې د دوی په ارادې او تصمیم پورې تړاو لري. دا ولس ده چې خان ته سمه او یا نا سمه پریکړه او انتخاب کوي. یانې ولس باید د خپل زور او توان رېښتني وړتیا او اړتیا تشخیص کړي او انتخاب ولري. د ولس عاقلانه پریکړې، هوښیاري د دوست او دښمن تر منځ توپیر، رېښتني یووالي، له توکمیزې تعصب نه لريوای او د ملي آزادۍ لپاره ملي یووالی ته پوره اړتیا ده. که ولس دې پوهاوی (پوهه او تدبیر) ته ورسید بیا د تیرو لسیزو جگړو په څیر به بیا د هر سیاسي غوښ او معاملې قربانی نه وي. دا کار د دوه سویه مبارزې له لارې یعنې مدني (د شوراگانو په وسیله) او مسلحانه (وسله واله) مبارزې له لارې شونی ده. دا د تاسو (ولس) پریکړه ده. طالباني ظالمة واکمني نه خلاصون، د یو سالمه مدني قانونمنده پاڅون له لارې ممکن ده، او یا سراسري ملي وسله واله مبارزې له لارې! که هره لاره غوره کوو په لمړۍ سر کې باید د ولسونو په منځ کې د ملي انقلاب سرتاسري پوهاوی - گټې او مدني خوځښت، ملي یووالی غورځنګ، د ښځو په ګډون دځوانانو په یو موټي پراخه بی امانه برخه اخیستنه، او نړیوالو ته د غم خپلې ولس د بی پرې او مشروع حقونو یو ژمن افغان په څیر غږ رسول او نړیواله همغږی تر لاسه کول،

- د وطن لپاره له نړیوال فرصتونو، او امکاناتو نه ګټه اخیستنه یو اساسي او اړین شرط بلل کېږي. په ایران، پاکستان، ترکیه، اروپا، منځنۍ آسیا، اروپا، امریکا او د نړۍ په نورو ځایو کې هغه افغان ځوانان چې مهاجر شوي دي، باید له بي‌برخي څارگر حالت نه فعال او

په وړاندې کلکه مبارزه او مخنیوی وکړي. د ولس روا او مشروع حقوقونه او اړتیاوې چې د اسلام او دین استبدادي واکمني په نوم تر پښو لاندې کېږي په عملی مبارزه، مېډیا او ټولنیزو رسنیو او شبکو په بیا بیا خلی د توطونو، غلا، وطن پلورنې، جاسوسۍ او هر راځ ملي خیانت عوامل او انگیزی په صریح او مؤثره ډول تشریح کړای شي، او عاملین یې د ټولنې وګړو ته پرته له تعصب او تنګ نظری معرفي شي،

- طالباني استبداد او وحشیانه نظام نه خلاصون په یوه ورځ او یا میاشت نه تر لاسه کېږي، او نه هم لویديځو او ګاونډ هیوادو ته په ننوتو، زاریو او ګدایی تر لاسه کېږي. که چیرې بېخپن تغیر غواړو چې دافغانستان غمخېلي او کړیدلي ولس له دې قرون وسطایي افکارو نه را وباسو، او یو ازادي بڅښونکي ملي انقلابي خپلواکه تغیر راولو، نو د ټولنې اجتماعي تاریخي پس منظر ته په پوره څیر او کتنه، تیرو څولسپزو د اسلام په نوم هډماتونکي کورني جگړو، لاسوهنو، ګوداګي لاسپوڅي واکمنیو ته پوره غور او څیړنه او تجربه، یو علمی، عملی هراړخیزه مستقلانه همفکري او همغږی پکار ده. چې پکې دا ملي ارزښتونو آزادي، استقلال، ملي خپلواکه واکمني او د ټولنیز عدالت تامین او تثبیت او سجل وي. حال دا چې د طالباني امارت د ازادي، دموکراسۍ، تمدن، او پرمختګ ضد د زور داسې واکمني ده، چې د امریکايي ښکیلاک په ملاتړ او برېښه لاس وهنه زموږ د غمخېلي ولس سرنوشت اوواګي له خپل نکتايي پوش او گیرخیريلي ګوداګي "اسلامي جمهوریت" نه بل څیرن ګوداګي گیره ور "اسلامي امارت" ته ولېږدول شوي،



او مرستې لاس راكوى هغه مرسته وړيا نده بلكې مرسته كونكې په خپله بوخچه كې رنگارنگ هيلې او نقشې له ځان راوړي چې د مرستې پرمهال د تا كمزورى نه په گټه اخيستو يې په تا منى چې ته ورته نيازمن يې، نو خكه وړيا مرستې خورا زيان سره مل دى. نو د ويل شويو دلايل و له مخې بايد د بل چا مرستو ته سترگې په لار نه اوسو. دتيرو شلو كلو د امريكا او د ناټو گوداگى واكمنى زمونږ د ولس عزت او تاريخى وياړ او په ځان باور له منځه يووړ او ځوان نسل يې دشلو كلو واكمنى په ترڅ كې يو طماع او لاسنيونكې كړ چې دا ستونځه به دكلونو لپاره زمونږ تنكى او ځوان نسل په خپلو اوږو ليريدوي. د دې وړيا مرستو پايله قطر كې د شرمونكي سولي تر نامه لاندې بنكيلاك له يو گوداگى لاسپوڅى جمهوريت نه بل گوداگى مزدور امارت ته د واک ليريد وه، دا يې څرگنده كړه چې «پردي كټ تر نيمو شپو وي»،

- روښاند ځوانان بايد د خپل ولس علمي پوهاوى لپاره د فكري همغږي او د پوهې د كچې د لوړوالى په منظور د ټولنې له بېلا بېلو اقشارو سره د همغږي او ورورگلو ناستې وكړي. دا ناستې هر چيرې په بېلا بېلو پلمو او مختلفو عنوانو د سياسي، ټولنيز او اقتصادي فعاليتو په پلمه بايد ترسره شي. دا ناستې په افغانستان كې د يو خپلواك ملي غورځنگ په رامنځ ته كولو كې ډير ستر لامل گڼل كيږي،

- په افغانستان كې دښار او كلي وكړو تر منځ د ژوند ډير ستر طبقاتي او ټولنيز توپير شتون لري. كه دا ملي - طبقاتي توپير د يو عادلانه بې پري نظام او په خاصه توگه د ملي انقلابي او په وطن مين روښاندو له

اكتيو حالت ته وهڅول شي، هغوى كولاى شي د هم فكري، د شبكو جوړولو، تعليمي او فرهنگي چارو كې فعاله برخه اخيستل، مدني خوځښت، او سياسي مبارزې له لارې داخلي ځوانانو سره يوه پياوړې همغږي را منځ ته كړي او په افغانستان كې له اوسنى وضعيت نه د خلاصون لپاره يو پوځ او پياوړى بازو شي،

- دښوونځيو د شاگردانو او د پوهنتون محصلانو فكري وده د زاړه تعليمي او تحصيلي نصاب په درلودو په يو كتاس او غير متحول (متوقف) حالت بدل شوى او يا له پخوانيو نظامو او طالباني ترينگلى او له تعصب او تاوتریخوالى ډك نصاب؛ د ښوونځيو او د پوهنتون محصلان په فكري توقيف، د اندېښنو ټالونو او تعليمي بې كيفيته نصاب نه ډير رنځور، چې نړيوال پرمختگ سره همغږي او انډول نلري را وتل،

- د ټولنې وكړو ته وطن سره د مېنې، ملي آزادى، كره استقلال، ملي واكمنى، ځمكنى بشپړتيا او ټولنيز عدالت د تامينولو لپاره علمي پوهاوى او ذهني پياوړتيا ور كول. ترڅو د پوهې او آگاهي په رڼا كې، د ازاد مترقى او پر مخ تللى فكر ځاوندان او د بې تبعيضة او بې تعصبه ټولنې چاپيريال رامنځ ته نكړو، د ټولنې هر اړخيزه پرمختگ شونى نده. كه چيرې مو په دې ستونځې برى تر لاسه كړ په حقيقت كې د ملي انقلاب لاره مو له نيمې زياته تر پښو لاندې كړې ده. د علم په رڼا كې دملې انقلاب پلي كول ډيرې ستونځې مخكې له مخكې حل او برى ته لار آسانه كيږي. دا بايد په ياد ولرو چې بلڅوك دمونږ لپاره خدايي خدمتگاران نه دي، وايي «هر سړى تر خپل مطلبه پورې يار دى - ما دخداى لپاره يار ليدلى نده». كه څوك مونږ ته د خدمت



مسائل و او د ځانگړو مطالب و په اړوند بېلابېلې ناستې، د يووالي او ورورگلوۍ ژوند ته په پراخه تبليغ او پراختيا، د كليو فكري او عامه پوهاوی او بيداری بېلابېل میتنگونه او ناستې، ملی ټولنيز او اقتصادي پياوړتيا لپاره د تفاهم او خير بشپړنې او دخلکو ترمنځ د محبت او دوستی او دې ورته مسایلو باندې ټینګار، (د موضوع په بل لیکنه کې بیاڅیړل کېږي) خاصه پاملرنه وشي،

- تر هغه ځایه چې ممکن وی په کلیو او بانډو کې د ځوان او تنګی نسل د ذهنیت د لوړلو لپاره د اوسنۍ ټکنالوژۍ نه په ګټې اخیستو د ځینو کوچنیو کتابتونونو پرانستل او ځوانان کتاب لوستلو ته هڅول، د تلفون له لارې علمي مودرنو زده کړو انلاین کورسونو په لار اچول، تعلیمي - تربیتي او روزنیز ملی وړیا پروګرامونه جوړول، د پر مختلې نړۍ د ژوند او حقایقو څرګندونې او دهغوۍ د تخنیکي پرمختګ علمي تجربې او پرمخ تللی لاسته راوړنې زمونږ ملی فرهنګ سره تلفیق کول دا په حقیقت کې هغه اساسی لارې دي چې د ولس هر اړخیزه فکري رغاونې او د ښار او کلی تر منځ د یوښتون چارې او علمي پرمختګ ته لارې پرانیزي او بلې خواته اوسنۍ ترینګلۍ حالت د ملی پرمختګ او علمي پوهاوی په مرسته خورا اغیزمن نتایج په لاس راوړي چې دې ډول کارو ته باید په پوره زیار او زیر خاصه پاملرنه وشي،

- له ذهني فشار، وزګارۍ او ناهیلۍ نه د خلاصون لپاره ځوان او په وطن مین ملی روڼاند ځواک په مرسته او په مټ لازمه بریښی چې په ښار، کلیو او بانډو کې چې په سل هاو وزګار ځوانان شتون لري یو لړ تخنیکي مراکز چې ډیره لږ پانګه او سرمایه ورته پکار ده

خوا د یوې ملی وجیبي او هوډ په توګه د یو بیساری او نه ستومانیدونکي ملی مبارزې له لارې عادلانه حل لاره پیدا نکړی او دا ټولنیز غیر انساني تبعیض او تعامل، د یو قانونمند او اغیزمن روښانه او بی پرې دریځ له لارې په یو عادلانه متناسب انډول وده ورنکړای شي، دا ټولنیز طبقاتی غیر عادلانه توپیر به د تیر په څیر ښاري پرمختګ، ښاري واکمني او ټولنیز ساختار ته بیا بیا د یو ستر ګواښ په څیر ډیر زیانونه ورسوي. ډیر داسې پیښې چې ښاریان د کلی خلکو ته په ټیټه سترګه ګوري. ښاریان کلیوال خپل سیال ګڼي. په کالیو، کلتور او د ژوند په طریقه یی ملنډی وهي. حال داچې کلیوال د ښاریانو په پرتله د ژوند له لمرنیو اسانتیاو او امکاناتو لکه برېښنا، انټرنټ، سرک، ټرانسپورټ، تعلیمي او روغتیايي مراکز چې د کلیوالو لمرنی ضروریات ګڼل کېږي بلکل بی برخي دي. حال داچې کلیوال د ښاري وګړو لپاره اساسی خوراکی مواد لکه وریجې، اوږه، ترکاری، میوه، غوښه، حبوبات، لبنیات، او د ژوند خورا ډیر ضروري شيان تامینوي. نو که چیرې دا غیر عادلانه ټولنیز طبقاتی توپیر له بیخه د حل لاره پیدا نکړي، د ښار واکمني به بیا د تیر په څیر بیا ځلې د کلیو برېښنده انتقامي ګواښ او یرغل سره مخامخ وي. نو په تاریخي لحاظ د کلی او ښار ترمنځ دا ټولنیز ملی طبقاتی توپیر یوه اساسی ستونځه او لامل پاتی شوی دی. اوس نو دا کار د روڼانده ملی انقلابي روښانفکره سازمانو، با نفوذه ټولنیز ملی شخصیتو دنده ده چې د عامه پوهاوی او بيداری د لوړوالي لپاره مټي بد وهي او د وطن ملی ګټو لپاره یو پراخ تبلیغاتی کمپاین، د عامه ویناوې، مسئولیت مننه، ملی ګټو ته بیخپنه پاملرنه، او همدې ته ورته ګڼ شمیر اساسی



سترگي په لار کيدل د انسان وقار، عزت، هوډ، ملی مستقلة اراده، ذهني پرمختگ، وده، ملی آزادی او مستقلة واکمني ته ستر کواښ او زیان لری. نو ځکه پردی مرستی تمه له خپل ذهن نه باید بلکل وتوگو. د پردی مرستی ترشا خانگري هیلې او تمې شتون لری چې ته مجبور یی د مرسته کونکی غوښتنو ته په احترام غاړه کیږدی، کله چې دې غاړه کیښوده ته بیا خپله اراده، فکری آزادی، خپله واکمني، ذهني خپلواکی، خپل نوښت او هیلې عملی کولای نشی، دا ځکه چې ته یو چا د مرستی په مقیاس او تناسب هغه ته سر ټیټوی او د هغه غوښتنې ته درناوی کوی او منت باربی. چې دا کار د لاسپوڅی لمړی گام ده چې دمجبوریته له مخې په خپله خوښه پورته کیږی. د دې څلوېښت کلو په ترڅ کې دابول مرستو زموږ بیخ او رېښې وچې کړې. نو اوس باید موږ دا دمرستو غلط سبق ته نه وایو. نور د لاسپوڅی او بل ته د تمې ذهن، خپل همت او ارادې ته راوگرځوو، ځکه لاسپوڅی د افغان بچي لپاره یو غټ شرم او بی عزتی ده. موږ د داسې افغانانو بچیان یو چې تاریخ یې د استعمار او استبداد پر ضد مقاومت او بهیر کی ملیونهاو بچیان قربان کړی او د خپل عزت، آزادی، استقلال او ملی واکمني په لار کې یی سترې سربښدنې کړې چې دتاریخ پانې ورته ډکې دي. که دا د افتخار وړ تاریخ ته زیان ورسول شی، یا هیر شی، او یا له لاس نه ووځي، نو ستا د سکوت، ناپوهی، او چوپتیا له لاسه به وي. نو اوس دا مسؤلیت ستا له تصمیم، اقدام، او دوام نه پېل کیږي چې ته څه اراده لري؟

ابتکاری پروگرامونه لکه خیاطی، خامک، دچورگورو کوچنی فارمونه، نجاری، د میوه دار او بی میوي نهالکیو قوریه، د گلانو روزل او دې ته ورته هغه کم مصرفه کارونه چې له یوې خوا د وزگاری، ذهني فشار، او ناهیلیو مخنیوی کوی او له بلې خوا سمدلاسه گټه لاس ته راوړی یو پراخ کمپاین جوړ شی، ترڅو د “ نه کیږی” کلیمې سره بیساری او بی امانه مبارزه، په لار واچول شی، په دې توگه د ناهیلیو ذهنیت دعملی کار به څپانده خوزښت او تغییر لاهو شی. د دې تر څنګ دیو لړ ملی ورځو په مناسبت یو لړ مشاعرې، ادبی محفلونه، طنز او دې ورته یو لړ علمی ادبی او مدنی ناستې جوړې شی، تر څو دناهیلیو ذهنیت خپل ځای دسترو هیلو، فکری آزادی او هرڅه ممکن دی که څوک وغواړی، ورکړل شی.



نتجه داچې موږ او تاسې ټول:

بنځینه او نارینه، نجونی او هلکان، که واره یو که زاره، د خپلی ټولنې د آزادی، ودانی ملی واکمني او ځمکنی بشپړتیا مسؤلیت لرو، د بیگانگانو مرستو ته

3

منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است!

گردند نیز در بحث مورد نظر حائز اهمیت است .
سایتوپلاسم ها مایعات جیلاتینی بوده که داخل حجرات را پر می نمایند و دارای آب، نمک و مالیکول های ارگانیکی متنوع می باشند. عین همین مطلب درباره فاکتور های متعدد محیط زیستی که بر اساس آن تمامی سیستم های بیولوژیکی انکشاف می نمایند بشمول حرارت ، اکسیژن ، کاربن دای اکساید، فشار اتمسفر و جاذبه نیز درکاتسپت وراثت مصداق پیدا می نمایند.

در بحث مورد نظر قوه جاذبه را مد نظر قرار می دهیم که تاثیرات آن در هرجا و بطور دایمی مشاهده می گردد؛ قوه جاذبه زندگی را در سیاره ما شکل داده و تنظیم می نماید. بطور مثال تنه درخت در زمین ریشه دوانیده و برگ های آن بطرف بالا قرار دارد. در حالیکه پرندگان با موقعیت دادن شکم های خودی که بطرف زمین جهت گرفته پرواز می نمایند. پاسخ رفتاری موجودات حیه بسوی قوه جاذبه که در سطح جهانی مشاهده می گردد در تمامی ارگانیسم های تک حجروی و پستانداران دیده می شود. بطور مثال کسانی که دارای حیوانات خانگی اند، گواهی می دهند که یک پشکی که از بالا بطرف پایین می افتد، خود را در هوا تغییر وضعیت داده و ماهرانه بر سر پا [پنجه] بالای زمین می ایستد. چنین پاسخی برای درست ساختن وضعیت پشک مورد نظر توسط سیستم دهلیزی و یا کانال اکتشافی ای که بنام vestibular system یاد می شود، تنظیم می گردد. وظیفه ی این سیستم این هست که موقعیت و حرکت سر را در فضا ردیابی نماید. این سیستم اجازه می دهد تا حرکات، وضعیت و موازنه در حیوانات به منصفه ی اجرا در آید. و جالبتر از همه این هست که این دستگاه اکتشافی در ساختمان داخلی گوش قرار داشته و تغییرات را به گونه امتدادی و زاویه ای



نویسنده: نعیم سلیمی

نقش قوه جاذبه در وراثت ژنتیکی

در زندگی روزمره وراثت غالباً به چیزی اطلاق می گردد که هنگام مرگ کسی به اشخاص دیگر منتقل میگردد که شامل پول، مالکیت ، قرضداری و یا سایر تملیکات دنیوی می باشد. اما برعکس آنچه گفته آمد در علوم مرتبط به بیولوژی وراثت را معادل با انتقال دی ان ای DNA از نسلی به نسل دیگر می دانند. ولی نباید فراموش نمود که چشم انداز سیستم های انکشافی تعریف وسیع تری را برای وراثت پیشنهاد می نماید که حسب آن تمامی فکتور های بیولوژیکی و محیط زیستی که بالای انکشافات منحصر به فرد؛ بخصوص آنده انکشافاتی که به گونه دائمی انتقال می یابند مشمول این تعریف می گردد. با در نظر داشت این تعریف، یقیناً که دی ان ای بخشی از وراثت ما را تشکیل می دهد. به همین ترتیب فاکتور های بخصوص سایتوپلاسمی تخمه ای در موجودات حیه که از مادر به دختر منتقل می



ولادت نوزادان به زمین مواصلت نمودند. درین زمان رفتار بارداری آنها در فضا با بارداری عادی و نورمال در زمین مورد مقایسه قرار گرفت.

آزمایشگران رفتار های گوناگون تغییرات عصبی آناتومی **neuroanatomical** را در سیستم دهلیز های اکتشافی ناشی از بی وزنی در موش های نامبرده مشاهده نمودند. بطور مثال ؛ در حالیکه غوطه ور شدن موشها در زمین طوری که قبلا یاد آوری گردید به گونه نورمال صورت گرفت؛ یعنی که بعد از یک چرخش به پهلوی راست آنها در قسمت پایینی تانکی آب قرار گرفتند. ولی موش های بارداری که در فضا برده شده بودند؛ حتی موفق به اجرا نمودن عملیه چرخش بدن نشده و در تانکی آب به عقب افتادند.

نکته دلچسب و فراگرفتنی ازین تجربه مهم این هست که بعد از یک هفته تجربه انجام شده ماحول جاذبه ی زمین پاسخ موش ها برای عملیه راست سازی بدن همان بود که در فضا مشاهده گردید. این تجربه سوالی را به میان می کشد که آیا انزوای موش ها از قوه جاذبه ی زمین در امتداد تمامی مرحله سیستم اکتشافی انکشافی منجر به تداوم بیشتر موثر می گردد و یا خیر؟ درس ها ی آموزشی ازین تجربه روشن است ؛ برای باز کردن لایه ها برای ارائه پاسخ به این سوال نیاز است تا ما دوباره تجارب انجام شده درین زمینه توسط **Gottlieb** دانشمند بالای مرغابی را در قسمت اول این جزوه مرور نماییم. بطور خلاصه درین مورد یاد آور می شوم موجودیت رفتار های مغلق و انطباقی وفقی هنگام تولد جوجه ها هنوز چیز های اندکی را پیرامون اهمیت انکشافی فاکتور های محیط زیستی این رفتار ها برای ما بازگو می نماید.

پایان قسمت دوم

ادامه دارد...

در اثنای شتاب و سرعت ردیابی می نماید و با ارسال سیگنال های دریافت کننده رشته های عصبی از اجزای انفرادی آن کمک می نماید تا حیوانات چنین ماموریت درست سازی وضعیت بدن را انجام دهند. بنا زمانی که پشک می افتد؛ سیستم نامبرده تغییر وارده در سرعت حرکت را کشف نموده و عضلات بدن را برای نشست درست پشک بر زمین فعال می سازد.

اما بر اساس آزمایشاتی که جزئیات اقتباسی ریفرنسی آنها در اخیر این جزوه منتشر میگردد؛ در تفاوت با آنچه در مورد پشک ها گفته آمدیم؛ موش ها رفتار متفاوتی را برای درست سازی وضعیت بدنی خودی در اثنای تولد انجام می دهند. آزمایشاتی که درین زمینه صورت گرفته موشی را در یک تانکی آب گرم غوطه ور می سازند که در آن عقبه ی این موش بطور سرچپه بسوی پایان تانکی قرار می گیرد. رفتار بخصوص موش برای پاسخ به این حالت این هست که فوراً خود را می چرخاند و به پهلوی راستش قرار می گیرد . این تجربه نمایانگر فعالیت سیستم اکتشافی که از قبل فعالیت می نماید می باشد. مگر سوالی درینجا مطرح می گردد که آیا چنین قابلیت از قبل در چنین زنده جانها سیم دوانی شده و یا به عبارت دیگری آیا این یک پاسخ خیلی کهن غریزه ای دائمی مطمئن برای خاصیت زندگی در سیاره ماست. البته که ارائه پاسخ درین زمینه از جانب پژوهشگران کار آسانی نیست ؛ زیرا نمی توان قوه جاذبه را به گونه ارادی خاموش و روشن نمود و آن را مورد آزمایش قرار داد.

برای غلبه به چالش و دشواری پیرامون بحث قوه جاذبه و اثرات پیرامونی آن بالای موجودات حیه ؛ دانشمندی چون اپریل رانکه ، جفری آلبرت و همکاران آنها موش های باردار را هنگام بارداری که در جریان آن سیسم اکتشافی در وجود آنها انکشاف می نماید ، در یک سفینه فضایی **NASA** پرواز دادند. موش های حامله دو روز قبل از



4

پیرامون مسأله ملیت ها و وحدت ملی در افغانستان



یادداشت هائی از انجنیر شیر "آهنگر" در پاسخی
به پرسش یک رفیق!

رفیق ارجمند به سلامت باشید!

سوال های مربوطه را خواندم، چند سطری در
پاسخ عرض میکنم:

۱ - در مورد "شعار اصولی (حق تعیین سرنوشت
ملت های افغانستان که يك واقعیت موجود است و
عینیت دارد)"؟! چه نظر دارید؟

رفیق محترم! بحث روی همچو موضوع کلی مقدار
زیادی زمان و کار می خواهد تا بالآخر بتوان به

پرسشگران، چند موضوع و تئوری را روشن
ساخت. به طور مثال ما به موجودیت "ملت های
افغانستان" که پرسنده آن را "یک واقعیت عینی"
می داند باور نداریم. اگر منظور "ملیت ها" باشد،
نوع برخورد فرق میکند. از آن گذشته بحث روی
اصطلاحات ملت "nation" که یک واژه لاتینی
است و از فعل "nasci" به معنای "زاده شدن"
مشتق شده و ملیت "nationality"، که بعضاً
آن را "تابعیت" هم ترجمه می کنند، يك بحث
بغرنج تاریخی است که نه در درون جنبش چپ
کشور و جهان نظر واحدی در تعریف و تشخیص
هر يك از این دو واژه وجود دارد و نه در جامعه
شناسی بورژوازی. نظریات و افکار مختلفی در این
زمینه موجود است که حسب اهداف سیاسی و
سلیقه خود هرکس یکی از آنها را می پسندد. با
این حال، می توان گفت که ترم یا اصطلاح "ملت"
به معنایی که در جامعه شناسی مدرن استفاده می
شود، زاده تفکر بورژوازی نوظهور است که با
ایجاد جنبش های ملی از آن در تقابل با فنودالیسم
و ملوک الطوائفی و در جهت تمرکز قدرت استفاده
می کرد. به قول لنین:

"در تمام جهان، دوران پیروزی نهائی سرمایه
داری بر فنودالیسم با جنبش های ملی توأم بوده
است." (اثر منتخب لنین در یک جلد، چاپ
فارسی، ص ۳۶۹)

و اما تعریف ملت: جوزف استالین که مشخص
ترین کار و تحقیق در این رابطه از آن اوست و دو
اثر معروف با عنوانهای "مارکسیسم و مسئله
ملی" (که از نظر لنین نیز گذشته است) و "مسئله
ملی و لنینیسم" از خود به جا گذاشته، اعتقاد
داشت که:



به وجود می آمد، بدل به واقعیت شد." (همان اثر، ص ۶ و ۷).

حال این فورمول را چگونه می توان در جامعه افغانستان پیاده کرد، این خود جای بحث دارد. عده ای بر این عقیده اند که پشتون ها در کل هنوز وارد ساختار بورژوازی نشده اند. زندگی کوچی که جمعی از پشتون ها را در بر می گیرد، زندگی ماقبل سرمایه داری است. آن ها در سرزمین واحدی متوطن نیستند. عده ای زیادی از علیزایی ها، نورزایی ها، الکورزایی ها و برخی اچکزایی های هرات نه تنها پشتو حرف نمی زنند، که بعضاً پشتو نمی دانند. ویژه گی های فرهنگی پشتونها (به ویژه پشتونوالی) در جنوب و شرق کشور با پشتون های مقیم در غرب، شمال و شمال غرب کشور از هم متفاوت است و...؛ لهذا چگونه می توان آن را بنابر تعریف استالین يك ملت خواند؟ صاحبان این تفکر، پشتون ها را يك قوم می دانند، نه يك "ملت". از این قبیل است ازبك و هزاره و تاجیک که هرکدام در مناطق مختلف کشور پراکنده اند و شیوه زیست متفاوتی دارند. هزاره های مقیم در گردیز با هزاره های مقیم شمال یا غرب و آنها با هزاره های مرکز کشور در همه ویژه گی ها همسان نیستند، تاجیک ها در بدخشان، تخار و پنجشیر با بسیاری از عادات و خصوصیات تاجیک های مقیم هرات، فراه و نیمروز بیگانه هستند و همچنان ازبك هراتی یا فراهی و... با ازبك قطغن زمین و حتی ترکستان زمین تفاوت خوی و خواص دارد. این مجموعه ها ضمن اینکه تفاوت محل بود و باش دارند، خصوصیات جداگانه فرهنگی را نیز تبارز میدهند.

"ملت اشتراک پایداریست از افراد که در اثر عوامل تاریخی ترکیب یافته و بر اساس اشتراک چهار علامت اساسی زیرین پدید آمده است: اشتراک زبان، اشتراک سرزمین، اشتراک زنده گی اقتصادی و اشتراک در ساختمان روحی که به صورت اشتراک در خصوصیات ویژه فرهنگ ملی متجلی می گردد." (ی. استالین، مسئله ملی و لنینسم چاپ فارسی، ص ۳)

او گروه های قومی را که از نظر تکاملی در ساختار جامعه بورژوازی داخل نشده اند و ویژه گی های فوق را ندارند، ملت نمی داند و به صراحت می گوید:

"در دوران ماقبل سرمایه داری ملتی وجود نداشته و نمی توانست وجود داشته باشد، زیرا هنوز بازارهای ملی به وجود نیامده و مراکز ملی اقتصادی و فرهنگی پیدا نشده بود و بنابراین عواملی هم که پراکندگی اقتصادی خلق معینی را از بین می برد و قسمت هایی از آنها که هنوز مجزا است، در یک واحد کل ملی متمرکز می سازد، وجود نداشت. البته عناصر ملت یعنی زبان، سرزمین، اشتراک فرهنگی و غیره از آسمان نازل نشده، بلکه در همان دوران ماقبل سرمایه داری به وجود آمده اند. ولی این عناصر در آن هنگام در حالت جنینی بودند و در بهترین حالت فقط زمینه تشکیل ملت یعنی امکان تشکیل آن را در آینده، در صورت وجود شرایط معین، فراهم می نمودند. این امکان فقط در دورانی که سرمایه داری رو به اوج می رفت و بازار ملی و مراکز اقتصادی و فرهنگی آن



مارکس و انگلس اصطلاح "ملی" را نیز به همین مفهوم کشوری به کار می برند. در صفحه ۴۰ چاپ فارسی "مانیفست حزب کمونیست" می خوانیم:

"بورژوازی از طریق بهره کشی بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشور ها جنبه جهان وطنی داد و علی رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید." (تکیه روی کلمات از ما است).

می بینیم که اینجا واژه های "ملت" و "ملی" به همه مردم و باشندگان یک کشور و حدود جغرافیائی زیست آنها گفته می شود و منظور از ستم و انقیاد ملی هم ستم و سیطره اجانب است بر کشور دیگر نه مسائلی در داخل یک کشور واحد.

لنین نیز درست به همین معنی "ملت" را به کار برده است. او در مورد همبستگی پرولتاریای کشورهای متمدن با زحمتکشان آسیا می نویسد: "هیچ نیرویی در جهان قادر به جلوگیری از پیروزی این پرولتاریا که هم ملت های اروپا و هم ملت های آسیا را آزاد خواهد کرد، نخواهد بود." (آثار منتخب لنین در یک جلد، چاپ فارسی، اروپای عقب مانده و...، ص ۳۶۶)

در جای دیگری لنین از مارکس نقل قول می آورد: "... نمایندگان (غیرکارگر) فرانسه جوان" این نظریه را به میان می کشیدند که هر ملیتی و حتی خود ملت، خرافات کهنه شده ایست. ... سپس به طور کنایه گفتم که لافارک، بدون اینکه خودش آگاه باشد، ظاهراً منظورش از نفی ملیت ها اینست که ملت نمونه وار فرانسه باید آنها را ببلعد." (تاکید روی کلمات همه جا از ما است) (آثار منتخب

لذا نمی شود یک حکم ساده بدون تحقیق جامعه شناسانه را در مورد آنها تعمیم داد.

تنوری دیگر "ملت" را باشندگان یا "اهالی" یک کشور با حدود جغرافیائی و حاکمیت مشخص (چه مستعمره و چه آزاد) میداند. مثلاً "ملت افغان" شامل تمام گروه های قومی متوطن در افغانستان اعم از پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، بلوچ، ترکمن، پشه ای، نورستانی، هندو... ؛ یا "ملت ایران" شامل فارس، بلوچ، ترکمن، عرب، کرد، ترک و... ؛ یا ملت هند شامل صدها قوم و ملیت آن.

کارل مارکس و فریدریش انگلس در اثر معروف شان "مانیفست حزب کمونیست" در چند جا از کلمه "ملت" و "ملی" به همین مفهوم یاد کرده اند که منظورشان باشندگان یا بهتر بگوییم کل شهروندان یک کشور است، نه گروه قومی معینی (ethnic group) از مردم آن کشور.

ف. انگلس در پیشگفتار چاپ ایتالیائی 1893م مانیفست، از آلمان و ایتالیا به عنوان دو "ملت" نام می برد و می نویسد:

"انتشار "مانیفست حزب کمونیست" تقریباً به طور دقیقی مصادف شد با روز 18 مارس 1848م یعنی روز انقلاب های میلان و برلین یا قیام مسلحانه دو ملت ایتالیا و آلمان این دو ملت تا آن زمان بر اثر تفرقه و پراکندگی و مناقشات داخلی ضعیف شده و به همین سبب تحت سیطره بیگانگان قرار گرفته بودند. ایتالیا در انقیاد امپراتوری اطریش بسر می برد و آلمان یوغ تزار کل روسیه را بر گردن داشت..." (تکیه روی کلمات از ما است).



مستعمرات از اسارت امپریالیسم است. به تأسی از این امر، در کشور اشغال شده ما توسط امپریالیسم جهانی بیشک مسأله ملی یک مسأله خصوصی و داخلی نیست، بلکه به مسأله نجات کشور از سیطره امپریالیسم بدل گردیده است. در گذشته نیز نمونه های استفاده خوب و مطرح شدن به موقع این شعار در تقابل با تجاوز امپریالیسم انگلیس و سوسیال امپریالیسم شوروی با برجستگی، کارایی و مترقی بودن خود، نمود کاملی از تحقق بسیج **"ملت"** - شامل تمام اهالی کشور- و وحدت ملی بوده است. هرگونه جا به جایی مسأله ملی از محتوای آزادیخواهانه، ضد امپریالیستی و ضد تجاوزی آن در کشور اشغال شده و مستعمره ما، به یک مسأله داخلی، نادرست و نتیجه آن به نفع امپریالیسم متجاوز و اشغالگر و ارتجاع متحد آن و به زیان خلق دربند و کشور اسیر و امر وحدت ملی ما است.

با دریغ و درد که در مقاطع مختلف با منحرف ساختن این مسأله داد و فریاد های نفاق افگانه راه افتاده و از کلمات **"ملت"** و **"ملیت"** سوء استفاده های زیادی صورت گرفته و عده ای نادان را نیز گمراه ساخته است. در یک جامعه طبقاتی چند ملیتی و موزائیک مثل افغانستان مطالبه **"حقوق ملیت"** ها بهانه ای به خواست توزیع قدرت و ثروت است، که با حفظ و تداوم خصلت طبقاتی جامعه و مالکیت خصوصی، خواست و مطالبه بورژوازی و مالکان بزرگ (طبقات حاکمه) هر ملیت میباشد؛ و هر یکی سهم بیشتری در حاکمیت می خواهد. این خواست هیچ ربطی و نفعی به ستم کشان ملیت ها ندارد. هم اکنون نیز شعار **"حق تعیین سرنوشت ملت ها (!؟)"** یا **"ملیت"** های

لنین در یک جلد، چاپ فارسی، در باره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، ص ۴۲۶)

در اینجا کارل مارکس به صراحت بین **"ملیت"** و **"ملت"** فرق می گذارد و با به کاربرد طنز **"ملت نمونه وار فرانسه"** ملت را به مفهوم تمام **"اهالی"** یا **"شهروندان"** فرانسه به کار می برد. در حالی که به **"ملیت"** معنای دیگری قایل است که در ورای فرانسه هستند و **"ملت"** فرانسه می تواند آنها را ببعد.

هكذا بورژوازی نو ظهور شعار ملت خواهی را به همین معنی به حیث يك شعار بسیج گر در جنگ های میهنی به کار می برد. مثلاً برای آزادی پولند یا لهستان از سیطره حاکمیت روسیه تزاری و یا جدائی ناروی از سویدن و... از شعار **"ملت خواهی"** استفاده کردند. بعد ها نیروهای میهن پرست نیز در تقابل با استعمار بیگانه برای بسیج همگانی شعار ملت خواهی را بلند کردند و از آن بهره گرفتند. استالین می گوید:

"لنینیسم... مسأله ملی را با مسأله مستعمرات وصل و مربوط ساخت. با این عمل، مسأله ملی از یک مسأله خصوصی و داخلی دولت به مسأله عمومی بین المللی و به مسأله دنیائی نجات ملل مظلوم کشورهای غیر مستقل و مستعمرات از اسارت امپریالیسم بدل گردیده است." (تکیه روی کلمات از ما است) (ی. استالین، "راجع به اصول لنینیسم" چاپ فارسی، ص ۸۱)

اینجا استالین به وضاحت تمام میگوید: **"مسأله ملی دیگر مسأله داخلی یک کشور نیست، بلکه مسأله نجات ملل مظلوم کشورهای غیر مستقل و**



همچو شعارهای فریبنده در گرو این گرگان آدم روی رفته و باز هم گوشت دم توپ آن ها شود؟ این فقط عمال بی شرم استعمار و ارتجاع هستند که برای دریافت سهم بیشتر ثروت و قدرت و برای خوش خدمتی به اربابان شان با طرح چنین شعارهایی استخوان شکنی را بین خلق مظلوم ما دامن می زنند تا از آن به نفع و تداوم حاکمیت ظالمانه خود بهره ببرند.

فارغ از تاثیرات جوسازی ها و تحریک عواطف ناسالم باید بگوییم:

آیا وقتی گلبدین "پشتون" با دوستم "ازبک" و مزاری "هزاره" در دوران سپاه حاکمیت جهادی ها "شورای هماهنگی" ساختند و از يك سنگر به ویرانی کشور و قتل عام مردم بیگناه کابل اقدام کردند؛ به هزاره، ازبک و یا پشتون می اندیشیدند و یا به منافع پست اربابان و گروه مربوطه شان؟؟؟

و در سوی دیگر وقتی مسعود "تاجیک" با سیاف "پشتون" بر روی مردم با قساوت آتش می گشودند، منافع و حق تعیین سرنوشت تاجیک و پشتون را از هزاره ها می گرفتند یا دستور اربابان جنایت کار شان را اجرا می کردند؟ در این اتحاد های نامیمون چرا مزاری "هزاره تحت ستم" از گلبدین "پشتون ستمگر" "حق تعیین سرنوشت ملیتش" را مطالبه نمی کرد؟ و یا چرا دوستم از "حق ملیت ازبک" سخن نمی زد؟ چرا مسعود "حق تاجیک ها" را به فراموشی سپرده بود و دست در دست سیاف "پشتون ستمگر" هر جنبنده را به خون می کشید؟ فقط حاکمیت دسته و تنظیم شان و منافع اربابان خارجی عامل اصلی قتل و کشتار و ویرانی به دست هر دو طرف بود. این ها واقعیت

افغانستان متأسفانه عمده ترین شعار و سلاح طبقات حاکمه ملیت ها و اقوام ساکن افغانستان برای دریافت سهم بیشتری از ثروت و قدرت قرار گرفته است. هر یک از طرفین منازعه ارتجاعی موجود با تشدید این مسأله به خود پشتمانی قومی می تراشد و حتی طی توطئه خائنانانه مشترک با زمامداران آزمند، توسعه جو و عظمت طلب دول همسایه، خلق مظلوم ما را به خون می کشد و بقای کشور ما را تهدید می کند. آخر جامعه به هم بافته نی که ده ها هزار خانواده اش از ترکیب ملیت های مختلف بافته شده و از پدر تاجیک - مادر پشتون و عکس آن، پدر پشتون - مادر هزاره و عکس آن، پدر ازبک - مادر تاجیک و عکس آن و... بنا های محکم و تجزیه ناشدنی نی را ساخته اند، چرا باید به خاطر منافع حاکمیت های پست و پلید پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک و... و اربابان خارجی شان به تجزیه کشانده شود؟ و با این تجزیه نه تنها هستی هزاران هزار خانواده از هم می پاشد، بلکه دریای خونی جاری میشود که هیچکس قادر به جلوگیری از آن نباشد؟؟؟ چرا باید ناآگاهانه به چنین خیانت بزرگی در غلتید؟

کشوری که هم اکنون سرنوشت تمام خلق هایش به دست اجانب ستمگر (امپریالیستهای متجاوز) رقم زده می شود به جای این که با سلاح برنده وحدت ملی خود را از این ورطه نابود کننده برهاند و با پیوند خون و بسیج همگانی تمام خلقتش بر دهان استعمارگر (آمریکا و متحدان آن) و عاملانش (اعم از طالب - گلبدین - خلقی - کرزی - احدی - احمدزی... "پشتون"، ربانی - مسعودها - عطا - پرچمی - ستمی... "تاجیک"، دوستم - جلالر - آق مراد... "ازبک" و خلیلی - محقق - کشتمند... "هزاره") با مشت کوبنده بکوبد، چرا باید با قبول



بدهد که زیر نام **"حق ملیت خودی"** با مرتجعین بد نام و جنایتکاری مثل خلیلی، محقق و یا کشتمند هم آواز شود؟ و یا کمونیست پشتونی با کرزی و طالب و... و یا کمونیست تاجیک، ازبک و یا بلوچی با مرتجعین **"ملیت خودی"** اش هم صدا و همراه شود؟ کمونیست ها و دموکراتهای صادق و مردم خواه کشور ما، به هر **"ملیتی"** که خود را متعلق می دانند، باید از چنین انحرافی که به خیانت به خلق منجر می شود، جداً پرهیز کنند.

در اتحاد شوروی بعد از انقلاب اکتبر ناسیونالیست های گرجستان همین شعار **"حق تعیین سر نوشت ملیت خودی"** را بلند کردند و زیر عنوان **"حق تعیین سر نوشت"** می خواستند گرجستان را دوباره به دامن امپریالیسم رجعت دهند. لنین برای بررسی و حل قضیه، استالین را که خود از نظر ملیتی گرجی بود به آن دیار فرستاد، وقتی استالین دید که هم ملیت های مرتجعش از این شعار سوء استفاده می کنند، بر خواسته های بیجای شان خط بطلان کشید و گرجستان را از سقوط به دامن سرمایه داری نجات داد. ولی هم اکنون گرجستان به رهبری ناسیونالیست های مرتجعش به سگ زنجیری امپریالیسم بدل گشته است.

اینک پیامد خونبار این **"حق تعیین سر نوشت ملیت ها"** را در یوگوسلاویای سابق ببینیم. در اینجا حتی فقط با اسم **"سوسیالیسم"**، خلق های آن سال ها برادر وار در کنار هم زیستند؛ ولی امپریالیسم برای انتقام گیری از آن خلق های جسور که در جنگ دوم جهانی حماسه آفریده بودند و علیرغم میل امپریالیستها، سوسیالیسم را برگزیده بودند، شعار **"حق تعیین سر نوشت ملیت ها"** را علم کرد

های غریان جامعه ماست، چرا نباید آن ها را دید و فریب شعارهای ریاکارانه را خورد؟

مسئله **"حق تعیین سر نوشت ملت ها"** زمانی قابل تائید است که ملتی تحت ستم با پیشاهنگی ستادی انقلابی و آگاه و مترقی آن را عنوان کند و تحت رهبری آن ستاد انقلابی و مترقی خود را از ستم ملی و طبقاتی برهاند. در غیر آن همیشه نیروهای ارتجاعی از همچو انگیزه ها سود می برند و نیروی انقلابی باید به آن هوشیارانه برخورد کند که کارگران و زحمتکشان فریب مرتجعین به اصطلاح **"ملیت خودی"** را نخورند. در همچو موردی لنین میگوید: **"برای کارگر مزدور علی السویه است که استثمارکننده عمده او بورژوازی ولیکاروس باشد، که بر بورژوازی غیر خودی رجحان دارد، و یا بورژوازی لهستان، که بر بورژوازی یهود رجحان دارد...."**

در هر یک از این حالات کارگر مزدور دستخوش استثمار است و لازمه مبارزه موفقیت آمیز بر ضد این استثمار، وارستگی پرولتاریا از ناسیونالیسم و به اصطلاح بیطرفی کامل پرولتارها در مبارزه بورژوازی ملتهای مختلف برای بدست آوردن اولویت است. کوچکترین پشتیبانی پرولتاریای یک ملت از امتیازات بورژوازی ملی **"خودی"** ناگزیر موجب بروز حس عدم اعتماد در پرولتاریای ملت دیگر خواهد شد...". (آثار منتخب لنین، چاپ فارسی، جلد اول، قسمت دوم، ص ۴۰۸)

حال با این معیار که پرولتاریا حتی حمایت از **"بورژوازی ملی خودی"** را مجاز نمیداند، چگونه مثلاً کمونیست ملیت هزاره به خود میتواند حق



رنگ و مذهبی دارد. هرگاه از طریق مبارزه طبقاتی مالکان عمده وسایل تولید تمام ملت ها را که طبقه حاکمه گفته میشوند و منشای هرگونه ستم و تبعیض هستند، از اریکه قدرت به زیر کشیم، آنگاه با مبارزه پیگیر و اصولی می کوشیم ریشه های همه گونه ستم و تبعیض را بشکاییم و جامعه ای انسانی ایجاد کنیم که در آن انسان دوست انسان باشد. دولت "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" و در تکاملش "دیکتاتوری پرولتاریا"، که هیاهوگران آن را بد تعبیر می کنند، معنای اصلی اش دموکراسی واقعی برای اکثریت مردم است و نوع دولتی است که دقیقاً چنین رسالتی را بر عهده دارد.

از نظر عینی تا حال دیده نشده که پرولتاریای ملیتی - مثلاً پرولتاریا و زحمت کشان پشتون - بر ملت دیگری ستم کند، چه او نیز زیر ستم سنگین طبقاتی است و طبقه حاکمه ملت خودش با همدستی طبقات حاکمه ملت های دیگر، شیرۀ جان او را نیز مثل ستم کشان سایر ملت ها می مکند. او نیز مانند زحمتکش هزاره، تاجیک، ازبک و... از بام تا شام برای بدست آوردن لقمه ای بخور و نمیرکار شاق و توان فرسا انجام می دهد. برعکس این سرابی ها، خلیلی ها، کشتمندها، محقق های هزاره؛ آق مرداها، جلالرها، دوستم های ازبک؛ هزارگل ها، کرزی ها، سیاف ها، گلبدین های پشتون؛ خالقیارها، مسعودها، فهیم ها، عطا های تاجیک و ده ها سرمایه دار (عمدتاً کمپرادور و صاحب سرمایه مافیائی) و فنودال هزاره، ازبک و تاجیک و پشتون هستند که دست در دست هم زحمتکشان هزاره، ازبک، پشتون، تاجیک و... را زیر ستم و استثمار می کشند و از ثمرۀ رنج آن ها به خود زندگی فرعون می سازند. هم اکنون در هر

و با برانگیختن ناسیونالیست های افراطی مزدور خویش این خلق های برادر را به جان هم انداخت که تا ده ها سال دیگر نتوانند مشکل "ملیتی" را در درون خود، و به ویژه در مورد خانواده های ترکیب شده از ملت های مختلف حل کنند. بعد هم با بمباردمان وحشیانه آنها را به خاک و خون کشید و کشورشان را به تل خاکی مبدل ساخت. هم اکنون یوگوسلاویا را به دلیل گویا "حق تعیین سرنوشت ملت ها" به اساس "ملیتی" به شش کشور کوچک و ناتوان تقسیم کردند که هیچ یک نتواند بدون وابستگی به امپریالیسم جهانی سر پای خود بایستد. تضاد بین شان را آن قدر به شدت دامن زدند که کوسوونی ها از غلظت تعصب، قاتلان مردم و ویرانگران کشورشان - نیروهای جلا د ناتو - را ناجی خود می پندارند و ورود تجاوزکارانه شان را به خاک وطن خود شادباش می گویند. همچنان ده ها مورد دیگر در تاریخ وجود دارد که با نبود یک ستاد آگاه انقلابی، دشمنان واقعی ملت های مظلوم با استفاده از این شعار آن ها را در دام اسارت خود بیشتر به زنجیر کشیده اند. بر این مبنا است که وقتی ما مبارزه طبقاتی را اساس قرار می دهیم، حق تعیین سرنوشت ستمکش ترین طبقات مورد نظر ماست و دیگر مرز ملیتی برای ما مفهوم ندارد. ما خواستار رهانی کامل پرولتاریا و خلق های تحت ستم از هرگونه ستم و تبعیض، اعم از ستم استعماری، استثمار، ملیتی، طبقاتی، جنسیتی، مذهبی و... هستیم.

وقتی ما زیر شعار "پرولتاریا و خلق های ستمکش جهان متحد شوید!" (مانوتسه دون) مبارزه را مطرح میکنیم، دیگر برای ما فرقی نمی کند که پرولتاریا و خلق ستمکش چه ملیتی و یا چه نژاد و



منافع پست و حقیر خود و بادران امپریالیستی و مرتجع شان را تأمین می کنند.

دور نه رویم، همین اکنون هرگاه شعار تفرقه افگن هزاره خواهی را از خلیلی، محقق، کشتمند و اعوان و انصارشان بگیریم، دیگر با کدام برنامه متری و نجات بخش می توانند بخش هائی از خلق هزاره را به دنبال خود و بادران اجنبی شان بکشند؟ و یا اگر خلق پشتون به منافعش آگاه شود و فریب شعارهای قوم گرایانه و عظمت طلبانه طبقه حاکم ملت پشتون را نخورد، طالب، گلبدین، سیاف، کرزی، احدی و امثالهم چه دستاورد متری و آینده نگر برایش دارند و چند نفر به دنبال شان خواهد رفت؟ هکذا اگر مسعودها و حواریون و دوستم و همپالگی هایش در نقش نمایندگان سیاسی طبقات حاکمه ملت های تاجیک و ازبک سنگ ملت خواهی دروغین را به سینه نه کوبند و گروه هائی از خلق های تاجیک و ازبک را نفرینند، چند روز می توانند به عمر ننگین شان ادامه دهند؟ و....

این مجموعه جنایتکاران جز جنگ و خونریزی، ویرانی، فقر، جهل و غارت اموال مردم و مزدوری اجانب، دیگر چه دستاوردی به این ملک و مردم ستمکش آن داشته و دارند؟ این را دیگر کدام افغان مظلوم (اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه ای، نورستانی، هندو و...) بعد از این همه عملکرد ناروا و خاطرات تلخ آنها نمی داند و درد و رنج آن را نکشیده و نمی کشد؟ با این همه تجربه تلخ، باز هم اگر کسی نه تنها در برابر اینها نایستد، بلکه این همه ستم بر خود، وطن و هموطن خود را به خاطر تبارگرایی توجیه کند، او خودش هم به خود ستم می کند، پس شایسته ستم است.

در طول تاریخ همیشه این طبقات حاکمه بوده اند که با برهم زدن وحدت ملی و ایجاد قطب بندی ها با قرار گرفتن در رأس یکی از این قطب بندی ها به تأمین منافع خود و رقابت با حریفان پرداخته اند. ورنه هرگز بدون

کجای افغانستان که قرار دارید چهار طرف تان را بنگرید؛ چشم تان فوراً به رنج و زحمتکشی و زندگی فلاکت بار هزاران هموطن مظلوم پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، ترکمن، بلوچ، پشه ای، نورستانی، هندو و... می خورد که از بام تا شام در گرما و سرمای طاقت فرسا برای لقمه نانی عرق میریزند و حتی اطفال شان در خرابه ها و کثافت دانی ها به جستجوی خوردنی می لولند. در عین حال ناظر قصرهای فرعونی شاددانی خواهید بود که از قبل نام ملت های پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره و... به آن رسیده اند. این شادداها نه به "ملت" بند هستند و نه به "ملت" و کشور؛ فقط منافع شخصی و طبقاتی شان و منفعت اربابان خارجی شان بر تمام "ملت" ها و ملت و کشور ارجحیت دارد و مردم ما آن را طی بیشتر از سی سال به تجربه مستقیم خود دیده اند.

با دفع تجاوز امپریالیسم و رفع ستم استعماری، باید لبه تیز مبارزه را متوجه طبقات حاکم ساخت که صرف، از نظر تبار به ملت های مختلف پیوند دارند. وقتی مالکیت و قدرت به پرولتاریا و ستم کشان منتقل شد، زحمت کشان کلیه ملت ها حاکم بر سرنوشت خویش می شوند و در قدم اول با ستمگران ملت خود تصفیه حساب خواهند کرد.

در مورد مسأله ملی خواست و موقف ما با این گفته لنین مطابقت دارد:

"تساوی کامل حقوق ملت ها؛ حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش؛ به هم آمیختن کارگران کلیه ملت ها - اینست آن برنامه ملی که مارکسیسم به کارگران می آموزد... (همانجا، ص ۴۵۱)

۲ - در مورد تأمین وحدت ملی نیز باید به عرض برسانیم که عمده ترین مانع و برهم زننده وحدت ملی همانا طبقات حاکمه ملت های کشور هستند که بر پایه پیوند سرشتی و تاریخی میان امپریالیسم و ارتجاع، با دامن زدن به تفرقه و جدائی ملت ها و اقوام مختلف،



یعنی محصول وحدت ملی بوده است، نه دستاورد يك مليت و يا قوم مشخص. هرگاه كه اين وحدت توسط عوامل دشمن بيرونی و يا به دست دشمنان داخلی خدشه دار شده، تلفات و خسارات خلق و كشور ما بالا گرفته است؛ كه نمونه بارز آن وضع ناگوار موجود و حالت رقت بار و درد انگيز كنونی است.

به اعتقاد ما، مزید بر عوامل ضروری دیگر، وحدت ملی نیز یکی از عوامل پایان دادن به فاجعه موجود ملی در كشور است كه باید برای ایجاد و تحکیم آن جداً كار كرد. ترفند های "مليت خواهی" و "احقاق حقوق مليت ها" كه هم اکنون در شرایط اشغال امپریالیستی كشور ما توسط عده نئ ملت فروش بی میهن و طبقات حاکمه مليت های مختلف تا سرحد تجزیه افغانستان، سرزمین آبانی همه اهالی كشور ما، مطرح میشود؛ طرح های خائنانه ایست كه آبشخور آن در كشور های غارتگر دور و نزدیک كشور ما است و باید با تمام قوا آن را افشاء و خنثی ساخت و از وحدت ملی خود نیز مانند تمامیت ارضی میهن با شركت تمام "اهالی" كشور دفاع كرد.

در شرایط اسفبار و آشفته موجوده كشور اشغال شده ما، بین داعیه استقلال و آزادی ملی كشور و وحدت راستین ملی مليت ها و اقوام افغانستان رابطه متقابل تنگاتنگی موجود است. همانطور كه شكست امپریالیسم و ایدای مرتجع آن و كسب آزادی ملی و پیروزی خلقهای كشور بدون "وحدت ملی" و وحدت اراده و عمل مردم ممكن نیست، به همان گونه شكست امپریالیسم و ارتجاع و كسب آزادی ملی و تأمین حاکمیت ملی - اجتماعی مردم، "وحدت ملی" را به طور همه جانبه عمق و گسترش می بخشد.

یادداشتی در همین رابطه از نوشته دیگر:

وطندار عزیز!

كدام يك ما تصور می كردیم كه روزی و روزگاری پیش آید كه فرزندی از مادر پشتون و پدر تاجیکش را تا آنجا تخدیر و تحمیق كنند كه مادرش را - مقدس ترین

چنین تحریكات و انگیزه ها ئی ستم كشان مليت های مختلف به جان هم نمی افتند. البته باید متذكر شد كه استثنائی هم در این میان می توان دید، ولی هیچ پدیده ای را در جهان نمی توان یافت كه يك دست و يك سر باشد.

قبل از سه دهه خونبار اخیر تاریخ كشور ما، علی رغم تمام مصائب و نابسامانی ناشی از نظام ها و حاکمیت های طبقاتی - ارتجاعی سلطنتی و جمهوری قلابی، باز هم متناسب با شرایط، چنین برخورد های شدیدی وجود نداشت. اما طی این سی سال و اندی كه تحقق كامل برنامه های ویرانگر و اسارت بار ایدئولوژیک - سیاسی ارتجاعی و ضد انقلابی از نوع پرچمی - خلقی - سازانی - ملیشیانی و گونه جهادی - طالبی - افغان ملتی و امثال آن كوه واره جنایت آفرید و دریای خون و ویرانی گسترده برای مردم و وطن ما به ارمغان آورد و ایدئولوژی ها و سیاست های شان در عمل ورشكسته شد و دیگر شعار های "انقلاب ثوری" و اسلام خواهی اخوانی - طالبی از رنگ و رونق افتیده و بازارش كساد و بی خریدار شد؛ تحريك غریز و احساسات قومی و مليتی وسیله ای در دست این مرتجعین و باداران امپریالیستی و منطقه ای مرتجع شان قرار گرفته و از آن به شدیدترین و افراطی ترین وجهی سوء استفاده میکنند و وحدت ملی را كه اشد نیاز خلق كشور ما در مقطع خطیر كنونیست، برهم می زنند.

تاریخ طولانی كشور ما بارها شاهد وحدت ملی يك پارچه مردم ما در برابر تجاوزگران و استیلاگران بوده است و خلق های پشتون، تاجیک، هزاره، ازبك، تركمن، بلوچ، پشه ای، نورستانی، هندو و. . . از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در يك سنگر در مقابل متجاوزان و برای نجات وطن شان متحدانه رزمیده اند. تجاوزگران - در این اواخر تجاوزگران شوروی - (و حال تجاوزگران آمریکایی و متحدانشان) آنچنان كه خلق دلیر پشتون را زیر آتش می گرفتند و می گیرند، خلق های دیگر را نیز به همان شدت بمباردمان می كردند و می كنند. شكست استعمارگران متجاوز و اشغالگر نیز همیشه محصول مبارزه سترگ کلیه خلق های افغانستان



یکی نیست، آنچنان که تاجیک شهروند تاجیکستان و ازبک شهروند ازبکستان نیز از هویت **"افغان"** بهره ندارند.

کشورهای مشخص با همین **"هویت ملی"** است که از قلمرو جغرافیا وارد تاریخ می گردند و تاریخ هویتی- بعضاً چندین هزار ساله شان- را به همین نام و نشان رقم می زنند. این نام و نشان و هویت و تاریخ را نمی توان هر از گاهی به میل این و آن تعویض کرد. کسانی که حتی پس از دوره های طولانی نیز به دلایلی چنین کرده اند، تاریخ شان مغشوش و مخدوش شده و نه تنها خود مورد تحقیر و توهین دیگران و سردرگمی تاریخی قرار گرفته اند، بلکه نسل های بعدی شان را نیز از ریشه و تاریخ شان جدا ساخته اند. به طور نمونه کشورهای بالکان - مثلاً یوگوسلاویا - را که امپریالیست های اروپائی- امریکائی به حساب قومیت و گویا **"ملیت های مستقل"** تجزیه کرده اند، هم اکنون در بحران کامل هویت تاریخی و ملی بسر می برند، و هنوز که هنوز است، پس از سالها تحقیر و توهین توسط دیگران، نتوانستند هیچ کدامشان یک هستی مستقل و غیر وابسته را بدست آورند. **"صربها"** تاریخی جز تاریخ **"یوگوسلاویا"** ندارند که عرضه کنند، **"مونته نگرو"** نمی داند چه کند، **"بوسنیا هرزگوینا"** با از دست دادن هویت یوگوسلاوی اش، گاهی هویت اسلامی می گیرد، و در آن هم برای بدست آوردن دینار و درهم قوت لایموتش، گهی شیعه دنباله رو ایران و زمانی سنی وهابی پیرو سعودی می شود. گاهی هم می خواهد اکت و ادای به اصطلاح **"دموکرات اروپائی"** دریاورد؛ ولی نه این می شود و نه آن. خلاصه این که، همه شان با از دست دادن هویت ملی و تاریخی کشور واحد شان - یوگوسلاوی- بی هویت و سرگردان، گرد این و آن می گردند، به علاوه این که همه شان به نحوی زیر یوغ امپریالیست های اروپای غربی و آمریکا قرار دارند و از آنها چون بردگان کاری بهره گرفته می شود؛ چیزی که با موجودیت **"یوگوسلاویای"**

موجودش را، خالقش را- به خاطر تعلق قراردادی قومی اش، از خود بیگانه بدانند؟ و یا بالعکس آن مادران و پدران هزاره و ازبک و این دیگر آخر از خود بیگانگی ست که تجاوز امپریالیسم استعمارگر امریکائی و مداخلات همسایگان بی آرم ما بر جامعه مظلوم و نا آگاه ما به زور تحمیل کرده اند.

یکی از قرارداد های پذیرفته همگانی در جوامع انسانی، **"هویت ملی"** است. **"هویت ملی"** نام و نشانی ست که شهروندان داخل یک محوطه جغرافیائی خاص که به نام کشور یاد می شوند، علیرغم تنوع رنگارنگ قومی، با انتساب به آن، خود را از شهروندان کشورهای دیگر متمایز می سازند و دیگران نیز به همین هویت با آن ها داخل مراودات اجتماعی بین المللی می گردند. مردم سرزمین ما در طول سالیان متمادی با ریختن عرق و خون و مقاومت در برابر بی هویتی شان ایستادند و پای فشردند. هیچ کسی به دلیل قومیت و زبان و سمت و مذهب به کس اجازه نداد **"هویت ملی"** اش را زیر سوال ببرد. هرکسی که گستاخی کرد و خواست مثلاً از یکی از مرزهای کشور (جنوب و یا شمال، شرق و یا غرب) برخاک آسانی و هویت ملی ما دست درازی کند، مردم ما از شمال و جنوب و شرق و غرب کشور چون زنبور بر سرش ریختند و به هر قیمت از خاک و **"هویت ملی"** یک پارچه خود دفاع کردند و به همین روال **"هویت ملی"** شان را به نام **"افغان"** ثبت کتبیہ خار آنین تاریخ ساختند. در خارج از کشور هم اگر هموطن هزاره و یا تاجیک، یا پشتون و یا ازبکی ... افتخاری بیافریند و یا گناهی مرتکب شود، کلیه رسانه ها و نهادهای جهانی، آن را به نام ملت **"افغان"** ثبت می کنند و اثر افتخار و یا گناهش هم به نام بزرگ **"افغان"** پیوست می شود و هرگز از قوم و یا ملیت آن افتخار آفرین و یا آن گناهکار یاد نمی کنند، چه **"افغان"** هویت ملی مجموع افغانهای داخل جغرافیای افغانستان است. طبیعتیست که پشتون های شهروند پاکستان علیرغم پشتون بودن شان نمی توانند هویت ملی **"افغان"** داشته باشند، چون **"افغان"** و **"پشتون"**



و متحدانشان و ابزار دست همسایگان مداخله گر ما هستند. ما باید با کوتاه کردن دست تجاوز و مداخله، بساط خیانت پیشگی حاکمان را نیز، که گاهی دایه مهربانتر از مادر به اقوام می شوند، برچینیم تا به آزادی کامل برسیم.

برای گذار از زمستان سرد و بی بار و بر، به بهاران هستی آفرین باید زمین در حرکت فلکی اش از مدار "حوت" به مدار "حمل" جهش و گذار انقلابی کند تا تغییرات سازنده مساعد آب و هوایی برای زندگی نوین و رشد و نمو بار و بری جدید آماده گردد. ما نیز تا از این مدار شوم استعمار و ارتجاع و توطئه های رنگارنگ شان، کشور خود را با جهش دگرگون ساز گذار ندهیم، در همین دایره شوم و ویران کن انفجار، انتحار، افیون و فقر باقی مانده و به شرایط هستی ساز زندگی و رشد بار و بر مثمر اجتماعی مان، طبق دلخواه دست نخواهیم یافت. پس همه باهم چون تنی واحد به سوی بهاران آزادی!

نوٹ:

ممنولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دوسنداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک میگذارد.

واحد در خواب اروپائی ها و امریکائی های استعمارگر نمی گنجید.

آری وطندار عزیز!

این درسی است که هم اکنون کلاسش در پیش روی ما در جریان است و ما می توانیم از آن بیاموزیم. نگذارید دسیسه گران خارجی و ریزه خواران داخلی شان شما را، که رگ رگ و پوست و گوشت و خون تان طی سالیان متمادی به هم مزج شده به نیرنگ های قومی، زبانی، سمتی، مذهبی و ... از هم جدا سازند. **صدها هزار خانواده را که از مادر و پدر دو قومی و یا دو ملیتی ترکیب خونی یافته اند چگونه می توان و چرا باید از هم گسست؟ چرا باید بعد از چهل سال رنج و خون مشترک به دست اجانب و مزدوران شان، باز دریای خون دیگری از خود جاری ساخت؟ چرا و چرا و چرا...؟؟؟ این ترکیبی از جنایت و جنون است. جنایت حاکمان و اربابان خارجی شان که عامدانه با دامن زدن افتراق، کشور و ملت ما را به تجزیه و کشتار سوق می دهند؛ و جنون حواریون نام اندیشمند و عاقبت نیاندیش قوم گرا که ساده لوحانه ابزار آن جنایت قرار می گیرند، که باید جلو هردو را گرفت.**

وطنداران بخود آید!

طبقات حاکمه همه ملیت ها(پشتون و تاجیک و ازبک و هزاره و...) در طول تاریخ به نسبت های متفاوت در قدرت دولتی و ارکانش شریک بوده و شریک هستند و متحداً هستی کلیه ملیت ها(پشتون و تاجیک و ازبک و هزاره و...) و کشور ما را غارت می کنند و برای بدست آوردن پول و مقام بیشتر، با نیرنگ و دغل بازی و خیانت، خود را نماینده اقوام و ملیتها (!!!) جا میزنند و بر آتش تباه کن نفاق می دمند و روغن می پاشند.

ما مردم، تا خود را از بند توطئه گران حاکم کلیه ملیت ها، یعنی از بند طبقات حاکمه کشور، نرهائیم، هرگز روی خوشی و بهار زندگی را نخواهیم دید. هم اکنون کلیه طبقات حاکم ملیت های مختلف مشترکاً عامل و وسیله تجاوز، و دست نشاندگان تجاوزگران آمریکا



6

مباح

طالبان کله وایی چې د بنځو دپاره د تعلیم بندیدل په حدیث شریف کښي راغلي او کله وایی: چې په قرآن شریف کښي راغلي ځيني بیا وایی: چې نه امامان داسي وایی او بیا په کښي یو بل مغاره نشین راپیدا شي چې نه علم یا تعلیم مباح دی .

دا دومره کلک دریځ چې دوی نیولی دا په وضاحت سره ښایي چې دا د دوي خپل طرز د فکر نه دی دا د بیگانه استخباراتو نه دستور دی چې دوی یې اخلي .

او د دوي عدم استقلالیت هم ښایي ، دوی د مذهب له لارې غواړي خپلو خبرو ته مشروعیت ورکړي . ځکه نو دوی امامان قرآن شریف او احادیث او دا رامینځ ته کوي ، ځکه دوي پو هیري چې خلک د مذهب او دیني ارشادات په آسانه نه ردوي ، او که احياناً رد یې هم کړي نو بیا د کفر ټاپي تیارې د دوي په جیبونو کښي شته.

او دا کار د خپلو خبرو د مشروعیت له پاره هم کوي ، د دوي کلک او وچ او بی مفهومه دریځ د دوي وابستګي د بیگانه و استخباراتو سره ښایي او هغه ملکونه چې دوی ته دستور ورکوي د هغوی مخونه په دي آینه کښي ښکاري .

او له بله طرفه خلک هم نا هیلي کوي ، او دوي خپل اعتبار هم له لاسه ورکوي ،

ځکه په دي موده کښي چې د انجونو مکتبونه طالبانو له خوا تړل شوي د دنیا د هر ګوت نه پر دوي غبرونه وشول . چې د انجونو مکتبونه پرانیزي او د دوي دا عمل خلکو وغانده خو دوي په اصطلاح خپل غور و نه ګراوه ، په نړۍ کښي ټولو بشر دوستانو او د انجونو د تعلیم ، کار او د بیان د آزادی طرفدارانو له هر ګوت څخه وار په وار پر دوي (طالبانو) نیوکي وکړي . او دوي دا عمل یې (د انجونو د مکتبونو

5



شعر و تصویر از بانو مهتاب ساحل

چقدر گریه کنم غربت ماوایم را
غم ویران شدن میهن زیبایم را
چند آمو شود اشکم که بشویم ، مادر
خون جاری شده از شانه ی بابایم را
از کدام آینه با گریه ی خود پاک کنم؟
داغ پیشانی نیلوفر و افرایم را
های دکتر همه ی جان و تنم می سوزد
چیست درمان منی که وطنم می سوزد
سر هر مردمکم سنگ تراشی کردند
بمب ها ججمه ام را متلاشی کردند
مثل سگ های گرسنه به تنم تاخته اند
سر قالیچه ی خونم اتن انداخته اند
بی خبر مانده که این بادیه عاشق دارد
پشت هر تپه دو صد قافله "خالق" دارد
که چنین جا به چنین بی پدران جا نشود
صاحب خانه به جز دختر بودا نشود
وطنم ! سینه ی تو روزانه ی امید است
پاسدار شب و روز تو فقط خورشید است
آسمانت پر گنجشک و کبوتر بادا
دشت هایت پر گل های معطر بادا



کښي يا نيغ په نيغه او يا غير مستقيم په خپل مطالبو کښي می راوړي چې نموني يې په ټولو خپرونو کښي ثبت دي .

د دي مضمون او شعر په خپریدو په بهانه یو وار پیا پر طالبانو غږ کوم چې د انجونو مکتبونه پرانتزي ، او بنڅو ته د کار او د بیان د آزادۍ حق ورکړي ، او سپین ږیرو ته د تقاعد حق ورکړي . او ځانونه دي نور ، تر دي زیاته دنیا ته نه شرموي .



بندیدل) يې وغاندل . د دومره شدید اعتراضاتو با وجود طالبانو هیڅ راز نرمش غوره نه کړ . چې په دي کښي يې هم ډیر شکونه يې د خان په وړاندی وزیرول خلک تر اوسه نه پوهیږي چې طالبانو مکتبونه د څه له پاره تړلي ، ځکه کله دوي حجاب بهانه کړي کله نصاب تعلیمی بهانه کړي ، کله مذهب بهانه کړي . افغانان خو لا پریږده د نړۍ داسي ملک به نه وي چې افغانان په کښي نه وي ، نو افغانانو هم ټولو د دوي دا عمل وغانده ،

په دي موده کښي چې طالبانو د انجونو مکتبونه تړلي زموږ قدرمنو لیکوالانو شاعرانو ادیبانو سیاستمدارانو، د دین عالمانو، ټولو په تمام افغانی نشراتو او خپرونو کښي پر دوي شدیداً نیوکي کړي دي . او تر اوسه لا هم دا نیوکي او لیکنې جريان لري . یاني داسي یوه خپرونه به نه وي چې دوي په کښي په دي مورد کښي مطالب نه وي وړاندی کړي . دا ټول دي بناد او آباد اوسي ،

په فیسبوکونو کښي کښي خو یو انقلاب روان دی ، چې څومره نیوکي پر دوی کیږي ، حیرت انگیزه دي د دوي د اطلاعاتو او کلتور وزارت باید دا نشرات او خپرونې بی اهمیتته و نه گڼي باید دا د چارواکو درنو غوږونو ته ورسوي چې خپاره شوي مطالب او نشر شوي مطالب يې زما د خپرو ثبوت دی.

یواځي ما(سید عبدالله نادر)څو واره او ډیر ډیر ځله په خپلو دوه فیسبوکي آدرسونو کښي می ډیر پستونه شریک کړي . او هم می په ډیرو گروپونو کښي چې په کښي په کښي ما آزادانه لاس رسی درلوده او ځیني يې زما خپل ول ما د انجونو د مکتبونو د پرانستلو په پار پر طالبانو غوږونه کړي . اکه د معرفت په رڼا کې(گروپ کښي علم تعلیم او تربیه او زړه خبری) په گروپونو کښي (اشعار نغز از همه شاعران فارسی و پشتو در هر مورد) په گروپ کې او همدا رنگه په لسو زیاتو نورو پانو کښي می شریک کړي ، په گروپ کښي

او د لسو نه زیاتو خپرونو کښي می مضامین خپاره شوي ، چې همدا افغان جرمن آنلاین يې هم یوه بهتره نمونه ده . چې ټول هغه مطالب ثبت دي چې د انجونو د مکتبونو د پرانیستلو په پار لیکل شوي دي. او د انجونو د تعلیم په برخه

7

ناسیونالیسم بردگان؛ وطن دوستی یا

همدستی با جنایت؟

حمله اخیر اسرائیل به مراکز نظامی جمهوری اسلامی، بار دیگر شکاف عمیق میان وطن دوستی واقعی و دفاع از رژیم به نام وطن را آشکار کرد.

در شرایطی که مردم ایران با فقر، سرکوب، نابودی محیط زیست و تباهی گسترده دست و پنجه نرم می کنند، برخی با توجیه «دفاع از خاک»، به صف مدافعان حکومتی پیوسته اند که خود ویرانگر همان خاک است.

اما دفاع از «حکومت مستقر» الزاما به معنای دفاع از وطن نیست. اگر چنین بود، باید کسانی را که از طالبان در

افغانستان، خلیفه داعش در سوریه و عراق، هیتلر در آلمان یا رژیم ویشی در فرانسه حمایت کردند، نیز وطن پرست بدانیم.



اما تاریخ نشان داده که این نگاه، نه تنها ساده‌انگارانه بلکه خطرناک است. در فرانسه اشغال‌شده از سوی آلمان نازی، کسانی که با رژیم دست‌نشانده ویشی همکاری کردند، بعدها نه به‌عنوان میهن‌دوست، بلکه خائن به ملت و شرافت ملی شناخته شدند.

در مقابل، ژنرال دوگل که از خاک فرانسه خارج شد و از تبعید علیه اشغال مبارزه کرد، قهرمان ملی شد؛ نه خائن.

تاریخ به‌روشنی قضاوت کرده است: وطن‌دوستی واقعی، به معنای حمایت کور از «دولت مستقر» نیست. بلکه به معنای دفاع از آزادی و کرامت ملت است، حتی اگر این مسیر مستلزم همکاری با قدرت خارجی برای رهایی از یک اشغالگر داخلی باشد.

اشغال همیشه با تانک و چکمه و مرزکشی اتفاق نمی‌افتد. گاهی یک ایدئولوژی ضدملی، با چهرهای مذهبی یا انقلابی، می‌تواند ساختارهای دولت، منابع ملی و اراده ملت را چنان در خود ببлед که تفاوتی با اشغال نظامی نداشته باشد.

آنچه جمهوری اسلامی در این چهار دهه با ایران کرده، در ذات خود چیزی کمتر از اشغال خارجی نیست؛ سرکوب، غارت منابع، سرسپردگی منطقه‌ای و در نهایت، قطع پیوند ملت با دولت.

در کشورهای دیگر نیز نمونه‌های مشابهی وجود داشته‌اند. در ایتالیا، کسانی که در دوران موسولینی همراه فاشیسم ماندند، پس از جنگ جهانی دوم از حافظه ملی حذف شدند. در آلمان، هرچند نه همه، اما بسیاری از کسانی که با حزب نازی همکاری کردند، با طرد اجتماعی و سیاسی روبه‌رو شدند. هیچ‌کدام از اینها را تاریخ به عنوان وطن‌دوست یاد نکرد.

اگر رژیمی سرزمین را به بند کشیده، استقلال را به شعار فروکاسته، و مردم را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم

وطن‌دوستی اصیل در بزنگاه‌های تاریخی، نه در پشتیبانی از حکومت‌های فاسد و سرکوبگر، بلکه در ایستادن کنار مردم، آزادی و شأن انسانی معنا پیدا می‌کند.

رژیمی که میلیون‌ها ایرانی را به مهاجرت اجباری واداشته، طبیعت ایران را نابود کرده، منابع آبی کشور را به پایان رسانده، سرمایه‌های ملی را در ماجراجویی‌های ایدئولوژیک سوزانده و صدای هر معترضی را با گلوله و زندان پاسخ داده، شایسته هیچ‌گونه حمایتی نیست؛ حتی در برابر حمله یک قدرت خارجی.



جمهوری اسلامی با حمایت از گروه‌های نیابتی در سراسر منطقه، توسعه برنامه‌های موشکی و هسته‌ای، و ماجراجویی‌های امنیتی، نه تنها ایران را منزوی و تحریم‌زده کرده، بلکه آن را تا مرز فروپاشی اقتصادی و سیاسی کشانده است.

هدف این حملات، نه ایران و نه مردم آن، بلکه ماشینی است که ایران را به گروگان گرفته و از نام «مقاومت» برای بقای خود سوءاستفاده می‌کند. در برابر این واقعیت‌ها، برخی همچنان ادعا می‌کنند که چون جمهوری اسلامی با قدرتی خارجی درگیر است، پس باید از آن دفاع کرد و مخالفت با آن، خیانت به وطن است.



مردم به زیر خط فقر، حیثیت ملت ایران را پایمال کرده، نه نماینده وطن است، نه شایسته هیچ دفاعی.

آنکه امروز کنار جمهوری اسلامی ایستاده، نه مدافع وطن، بلکه شریک در استمرار جنایت، ذلت و ویرانی است. حتی اگر این همراهی را در لفافه «مخالفت با دشمن خارجی» توجیه کند.

این شکل از ناسیونالیسم، همان‌گونه که دوستی گفته بود، ناسیونالیسم بردگان است، و با وطن‌دوستی ایرانی، که ریشه در آزادی، کرامت و سربلندی دارد، فرسنگ‌ها فاصله دارد.

نوید محبی

تحلیلگر سیاسی

۲۳ تیر ۱۴۰۴

8

از صف "اخراج" از ایران، تا صف بازرسی طالب در افغانستان:

اعتراض نسبت به اخراج مهاجران و رفتار غیرانسانی که این روزها در ایران تجربه می‌کنند، کاملاً ضروری است. اما نکته‌ای که تقریباً همه فراموش کرده‌اند و کمتر به آن پرداخته می‌شود این است: ریشه این مشکل کجاست؟ چرا مردم افغانستان مجبور به مهاجرت شده‌اند؟ آیا برای وضعیتی که در خود افغانستان جریان دارد، اعتراض کافی صورت گرفته است؟

هر روز خبرهایی از ترور، تجاوز و ناپدید شدن زنان در سراسر افغانستان منتشر می‌شود. دروازه‌های مکاتب سال‌هاست که بسته مانده‌اند. چه کسی از ما اعتراض جدی علیه طالبان و وضعیت کنونی افغانستان کرده است؟ آیا ما تاکنون تلاش‌های منسجم و هدفمندی برای مقابله با این وضعیت داشته‌ایم؟

کرده، ایستادن در کنار آن، دفاع از وطن نیست؛ بلکه دفاع از اشغالگر است؛ چه این اشغالگر خارجی باشد، چه با زبان و پرچم خودی سخن بگوید.

وطن‌دوستی واقعی یعنی حفظ تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، عزت و غرور برای ملت ایران، و ساختن جامعه‌ای سعادتمند که در آن، فرزندان این آب و خاک بتوانند استعدادها و پتانسیل‌های خود را شکوفا کنند.

وطن نه در شعار، که در رفاه، کرامت و آزادی مردم معنا می‌یابد. وطن را نمی‌توان از فرزندان دلیر آن جدا کرد؛ از صدای رسای پویا بخشنده‌ای که لحظاتی پیش از جان سپردن قهرمانانه‌اش فریاد زد: «من هم پسر کسی هستم». از جوانانی که در خیابان‌های تاریک، اجازه ورود به بیمارستان‌ها را نیافتند و برای آزادی وطن مظلومانه پر پر شدند.

چگونه می‌توان دم از وطن‌پرستی زد و همزمان کنار رژیم ایستاد که گلوله بر قلب همین فرزندان شلیک کرد؟ چطور می‌توان خود را وطن‌دوست خواند و در برابر اشک مادران آبان سکوت کرد؟ آنها که فرزندانشان در نزارهای ماهشهر به خاک افتادند، یا همچون مادر محسن شکاری در اوج بی‌پناهی صدایشان را به آسمان رساندند، اما کسی پاسخشان را نداد.

وطن‌دوستی، همان‌گونه که در سوگند رسمی بسیاری از ملت‌های آزاد آمده، یعنی وفاداری به میهن در برابر دشمنان داخلی و خارجی. کسی که در برابر جنایت و تحقیر داخلی سکوت می‌کند، و کنار رژیم می‌ایستد که با فساد و خشونت، ملت را به قهقرا کشانده، دیگر نمی‌تواند دم از وفاداری بزند. او سوگند اخلاقی و ملی خود را نقض کرده است.

رژیمی که با روابط ارباب-رعیتی با چین و روسیه عزت ملی را لگدمال کرده، با کم ارزش‌ترین پول منطقه بی‌سابقه‌ترین بی‌آبرویی اقتصادی را به بار آورده، و با کشاندن اکثریت



طالبان در مرکز عمده‌ترین مشکلاتی هستند که افغانستان در چند دهه‌ی اخیر تجربه کرده است.

طی سالیان متمادی برای همه ما مشخص شده که هیچ‌کس — از جامعه بین‌الملل تا کشورهای همسایه — بدون در نظر گرفتن منافع خود، اهمیتی به آنچه بر مردم افغانستان می‌گذرد نمی‌دهد.

اعتراض کنید؛ بر علیه تمام ناملایمات، شکنجه‌ها، بدبختی‌هایی که شامل حال هر فرد افغان در سراسر جهان می‌شود. اما نگذارید که عاملان اصلی این وضعیت، طالبان، که مسبب سال‌ها شکنجه، ترور و تجاوز، زن ستیزی، انسان ستیزی، مهاجرت و فرار بوده اند، درون خود افغانستان فراموش شوند.

امیر سروری

9

پاتریس لومومبا



نویسنده: کاوه عزم

از برجسته‌ترین چهره‌های مبارزات ضد استعماری در قاره آفریقا بود که پس از کسب استقلال از بلژیک به مثابه صدراعظم کانگو تعیین گردید. او در اولین سخنرانی خود اظهار داشت:

یکی از عوامل اصلی مهاجرت مردم افغانستان به کشورهای مختلف، در طول سالیان متمادی، طالبان بوده‌اند. پرسش این است: ما برای مقابله با این مشکل چه کرده‌ایم؟

واقعیت این است که بحران کنونی مردم افغانستان، بیش از هر چیز، محصول یک وضعیت داخلی است.

آنچه می‌نویسم نه دعوت به انفعال سیاسی است و نه بی‌توجهی به اعتراض‌های جاری علیه رفتار ایران با مهاجران؛ بلکه فقط یادآوری است: ریشه مشکل جایی است که اکثر ما آن را فراموش کرده ایم.

اکنون، به لطف طالبان و اقتصاد عقب‌مانده افغانستان، بیکاری و گرسنگی بیداد می‌کند. خدمات اجتماعی، بهداشتی و زیستی در وضعیت فاجعه‌بار قرار دارند.

بیش از ۴ میلیون مهاجر «غیرقانونی» افغان در ایران زندگی می‌کنند و طبق تصمیم دولت ایران، همه آن‌ها باید به‌زودی کشور را ترک کنند. همان‌طور که می‌دانیم، بسیاری از این افراد هم‌اکنون به‌صورت اجباری به افغانستان بازگردانده می‌شوند. تعداد زیادی از دوستان درباره فاجعه احتمالی که ممکن است رخ دهد، هشدار داده‌اند؛ اما مدتی است که کسی دیگر اشاره بی به مشکل اصلی نمی‌کند.

با آمدن طالبان، در کنار بسته شدن مکاتب، رسانه‌ها سرکوب شدند، جامعه مدنی تقریباً ناپدید شد. اقتصاد افغانستان، حتی پیش از آمدن طالبان، متکی به کمک‌های خارجی بود و حالا بدون آن هیچ شانس برای احیا شدن ندارد.

طالبان نه سواد دارند، نه توان اداره کردن یک مملکت را.

به طور نسبی، حداقل ۲۰ درصد از افرادی که از میان این جمعیت میلیونی به افغانستان بازگردانده می‌شوند، معترضین، سربازان نظامی دولت قبلی و فعالان مدنی‌اند. و بیش از ۴۰ درصد، حداقل، زنان هستند.

با موجودیت طالبان، چه چیزی در انتظار آن‌هاست؟

بعلاوه گرسنگی، بیکاری و بی‌پناهی، بازپرس، شکنجه، نظارت و برای زنان: خانه‌نشینی، احتمال تجاوز جنسی، ترس از دستگیری و زندانی‌شدن...



فاجعه‌بار سلطه کمونیست‌ها بر کانگو... برای منافع دنیای آزاد" هشدار داد. در عین حال، دالس یک بودجه اضطراری یک‌صد هزار دالری را برای روی‌کار آوردن "یک گروه طرفدار غرب" به جای دولت پاتریس لومومبا تصویب کرد.

بلژیک و سیا مشترکا از موسی چومبه مخالف لومومبا حمایت کردند تا شورش پراه اندازد و در سال ۱۹۶۰ جنرال موبوتو با راه‌اندازی کودتا قدرت را به دست گرفت. لومومبا با تدارک جنگ علیه این دولت دست‌نشانده، با جمعی از دوستانش وطن را ترک گفت. با درز این خبر عملیات جستجو با هلی‌کوپتر و نیروهای سیار آغاز شد. لاری دلون رییس مرکز CIA در کانگو، با فراهمی نقشه‌ها به موبوتو یاری رساند تا مسیر فرار لومومبا شناسایی گردد. سرانجام در اول دسامبر ۱۹۶۰، لومومبا و رفقاییش هنگام عبور از دریای سانکورو در منطقه لودی بازداشت و در شرایط غیرانسانی و تحقیرآمیز نگهداری می‌شدند چون دولت‌های غربی به‌ویژه آمریکا و بلژیک آنان را تهدیدی برای منافع امپریالیستی و سرمایه‌داری خود در آفریقا می‌دانستند.

لومومبا، امپولو و اوکیتو هفته‌ها از یک زندان به زندان دیگر و بالاخره به مرکز کاتانگا منتقل شدند. در ۱۷ جنوری ۱۹۶۱ روزی که کابینه موسی چومبه تصمیم گرفت تا فوراً با لومومبا تصفیه حساب کند، دو افسر بلژیکی به اجرای آن گماشته شدند. حوالی ساعت ۸:۳۰ شب هر سه اسیر به محلی در روستای موادینگاشا انتقال یافته و با قرار گرفتن در کنار

«مردان و زنان کانگو سلام بر شما... زخم‌های ما هنوز به حدی تازه و دردناک اند که نمی‌توانیم از خاطرات خود بزداییم. ما کار طاقت‌فرسایی را تجربه کرده‌ایم، آن هم در ازای دستمزدی که به ما اجازه نمی‌داد غذا بخوریم، لباس بپوشیم، به طور مناسب سقفی بالای سر خود داشته باشیم، و یا فرزندان خویش را مانند عزیزانمان پرورش دهیم. ما هر صبح با توهین، تحقیر و لت‌وکوب بیدار شده و ظهر و شب رنج کشیده‌ایم زیرا سیاه بودیم. ما می‌دانستیم که سرزمین‌های ما به نام متون حقوقی فرضی که فقط حقوق زورمندان را به رسمیت می‌شناختند، مصادره شده‌اند. ما می‌دانستیم که قانون برای سفیدپوستان و سیاهان یکسان نبود:

برای یکی مناسب، برای دیگری ظالمانه و غیرانسانی. اما ما با صدای بلند به شما فریاد سر می‌دهیم:

از این به بعد، همه چیز تمام شده است!

او که بخاطر شکوفایی و پیشرفت کانگو برنامه‌های وسیع داشت مورد غضب بلژیک و آمریکا قرار گرفت و بر اساس اسناد فاش‌شده، دولت آیزنهاور به سیا دستور داد لومومبا را «حذف» کند. ویلیام بلوم در کتاب «کشتن امید» در این مورد می‌نویسد:

«دولت‌های متوالی آمریکا، یعنی آیزنهاور، کندی و جانسون با دوربین جنگ سرد خودشان آن‌جا را به دیده میدان کارزار شرق و غرب و می‌نگرستند. ایستگاه سیا در کانگو در ماه اگست به واشنگتن تلگرام فرستاد که: سفارت و ایستگاه معتقدند که کانگو همان مساعی کلاسیک کمونیستی برای تصاحب قدرت را از سر می‌گذارند. آلن دالس رئیس سیا نسبت به "عواقب



کوو، هیله ده چې زموږ د سخت حالت درک وکړئ او عاجله پاملرنه مو ورته وکړئ.

کجکی ولسوالي د هلمند سیند پر غاړه پرته ده، خو خلک یې له شدیدې تندې، د اوبو د نشتوالي، برېښنا، څرخایونو او ډوډۍ نه لرلو سره مخ دي. که څه هم سیند یوازې ۲۰۰ متره زموږ له کلیو لرې دی، خو د اوبو هېڅ ډول کانال یا ویاله نه ده ورته ایستل شوې. زموږ خلک د سیند په غاړه ژوند کوي، خو تش نه د څښاک اوبه لري، نه د کر او کښت، نه څرخای، نه برېښنا او نه هم د ژوند عادي اسانتیاوې.

موږ ستړي یو، تږي یو، غریب یو. زموږ اولادونه وړي دي. نه د څښاک اوبه لرو، نه د کرنې توان، نه مالداري کولی شو، ځکه نه اوبه شته، نه څرخای.

نو موږ د ا.ا. له ټولو مسوولینو، او خاصاً له امیرالمومنین (حفظه الله) څخه دا عاجزانه غوښتنه کوو:

1. زموږ لپاره دې د هلمند سیند څخه د اوبو یو کانال یا ویاله وکارول شي.

2. د څښاک او کرنې لپاره دې دوامداره او اسانه د اوبو رسوني سیستم برابر شي.

3. د برېښنا، سړکونو، او بنسټیزو خدماتو د پراختیا لپاره دې د پروژو پیل ته لومړیتوب ورکړل شي.

4. زموږ مظلوم ولس ته دې د عاجلو بشري مرستو او ځان بسیاڼي روږو زمینه برابره شي.

موږ باور لرو چې ا.ا. به د مجاهد ولس ستونزې له پامه نه غورځوي، بلکې د دوی خدمت ته به پوره پاملرنه کوي، ځکه دا ولس هغه دی چې د اشغالګرو پر وړاندې کلونه قربانۍ ورکړي دي.

په پای کې، موږ خپل مظلوم غېر ستاسو تر زعامت لاندې رسوو، هیله مو دا ده چې زموږ حالت ته عاجله پاملرنه وشي.

قبرهای از قبل آماده شده، با فرمان فرانس ورشور و ژولیان گات، اول دو همزرم و در آخر لومومبا آماج تیرباران قرار گرفتند و جنازه های شان در اسید حل شد تا اثری باقی نماند.

لومومبا که تنها دو ماه اداره دولت را به دست داشت، با گذشتن از جان خویش، به مثابه نمادی از مقاومت ضد امپریالیستی و عدالت خواهی در سراسر آفریقا و جهان، الهام بخش نسلی از آزادی خواهان و مبارزان به شمار می رود.

10

د هلمند ولایت د کجکی ولسوالۍ د مظلومو

اوسېدونکو یو فریادي لیک



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د اسلامي امارت ټولو محترمو مسوولینو، وزیرانو، علماوو او ادارو ته!

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

موږ، د هلمند ولایت د کجکي ولسوالۍ د زمینداور، سیمې مظلوم ولسونه، دا فریادي لیک ستاسو حضور ته وړاندې



وسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

د كجكي ولسوالۍ د مظلومو ولسونو په استازيتوب

هلمند ولايت، افغانستان

--- دټولو مسلمانانو ورونو څخه هيله کوو چي دغه ليکنه

پر ټولنيزو رسنيو ډيره نشر کړي



11

ترامپ میگوید : مهاجرت، اروپا را نابود

میکند

این گفته‌ی دونالد ترامپ مبنی بر این‌که «مهاجرت، اروپا را نابود می‌کند»، بیش از آن‌که یک تحلیل مستند و عینی باشد، بازتابی از گفت‌وگوهای پوپولیستی، ترس‌محور و سیاست‌زده‌ایست که سال‌هاست در فضای سیاسی غرب جریان دارد.

ترامپ با ساده سازی پدیده مهاجرت، عمداً بر نگرانی‌ها و احساسات عمومی کشورهای مهاجرپذیر بویژه اروپا بازی می‌کند تا دستور کارهای خاص سیاسی، از جمله بیگانه‌هراسی و ملی‌گرایی افراطی، را در جهان تقویت کند.

تردیدی نیست که اروپای امروز با پدیده‌ای چند لایه به‌نام مهاجرت روبه‌رو است. مهاجرت از خاورمیانه، آفریقا و آسیای مرکزی به دلایل مختلفی از جمله جنگ، فقر، تغییرات اقلیمی و سرکوب سیاسی و اشغال افزایش یافته است که سیاستمداران آمریکایی و غربی در گسترش آن سهم عمده و اساسی دارند.

اما پرسش کلیدی این است که آیا مهاجرت ذاتاً یک تهدید است یا نحوه‌ی مواجهه با آن است که وضعیت را پیچیده و تهدید آمیز می‌سازد؟

بررسی‌های مستقل اقتصادی و اجتماعی نشان می‌دهد که مهاجرت، به‌ویژه در کشورهای سالخورده‌ی اروپایی، نقش حیاتی در پر کردن خلأ نیروی کار، پایداری نظام‌های بازنشستگی و پویایی اقتصادی ایفا کرده است. کشورهایی چون آلمان و سویدن، با وجود چالش‌های اولیه، توانسته‌اند از حضور مهاجران برای نوسازی ساختارهای کاری و افزایش تنوع فرهنگی استفاده بهینه کنند. پس مهاجرت ضمن اینکه «نابودگر» نیست، در صورت مدیریت کارآمد، می‌تواند بسیار سازنده باشد.

این نوع اظهارات بیش از آن‌که بر مبنای داده‌های عینی باشد، بر ترس از «دیگری» تکیه دارد. ترس از دست رفتن هویت فرهنگی، زبان، مذهب و سبک زندگی بومی، زمینه‌ساز رشد و تقویت راسیست‌ها و راست‌گرایان افراطی در اروپا و آمریکا شده است. ترامپ نیز با مهارت ویژه اش، همین ترس‌ها را به شعارهای سیاسی بدل کرده و با روش پوپولیستی و تحریک احساسات در جهت تحکیم پایگاه رای خود سبکسرانه سخن می‌گوید.

جالب آن‌که ترامپ خود فرزند مهاجری آلمانی‌تبار است. اما این واقعیت هیچگاه مانعی برای مواضع تند مهاجر ستیزانه اش نبوده است. چرا؟ چون مهاجر «خوب» و «بد» از نگاه او نه بر اساس عدالت یا انسانیت، بلکه بر پایه‌ی مبدأ، دین، رنگ پوست و منافع سیاسی بازتعریف می‌شود.

مهاجرت می‌تواند فرصت باشد یا بحران؛ بسته به این‌که چگونه به آن نگاه می‌شود و چگونه مدیریت می‌شود.

واقعیت اینست که اروپا را نه مهاجرت، بلکه افراط‌گرایی، سیاست‌زدگی و بی‌عملی نابود خواهد کرد. اروپا بنابر نبود انسجام در سیاست‌های مهاجرتی، ضعف در همگرایی فرهنگی، و رشد ناسیونالیسم افراطی با بحران روبه‌روست. آن‌چه اروپا را تهدید می‌کند، نه حضور مهاجران، بلکه ناتوانی برخی دولت‌ها در پذیرش واقعیت چند فرهنگی بودن جهان امروز است.



این رویداد در مربوطات ناحیه ششم شهر جلال‌آباد، در منطقه‌ای به‌نام «خالص فامیلی‌ها» رخ داده است.

به‌گفته منابع، این ملا پیش از این نیز در ماه حمل سال جاری، به رفتار مشابه در برابر چهار شاگرد دیگرش متهم شد؛ اما بدون پی‌گرفت باقی مانده بود.

منابع می‌افزایند که مفتی ولی‌الله از سوی طالبان محلی بازداشت شده است، اما مسئولان امنیتی طالبان در ننگرهار تا کنون در این باره اظهار نظری نکرده‌اند.

گفتنی است که پس از سلطه دوباره طالبان بر افغانستان، گزارش‌ها از افزایش موارد تجاوز جنسی، خشونت و سوء استفاده در مدارس دینی، به‌ویژه علیه کودکان و شاگردان از سوی برخی ملا امام‌ها، به‌گونه نگران‌کننده‌ای افزایش یافته است.

قتل فجیع یک مادر و سه کودک افغانستانی

در تهران؛ جامعه مهاجران خواهان

پاسخگویی‌اند



جنایت هولناک در تهران؛ قتل مادر و سه کودک مهاجر افغانستانی

در یکی از شوک‌آورترین جنایات سال‌های اخیر، یک مادر مهاجر افغانستانی و سه کودک خردسالش در تهران

نگاه انسانی، برنامه‌ریزی بلندمدت و سیاست‌های هم‌دلانه، میتواند راه را برای نجات اروپا و جهان معاصر از بحران‌های فرهنگی و جمعیتی باز کند.



بقلم : Razaq Rahimi

12

اخبار و گزارشات مرتبط به زندان سرباز بنام

افغانستان

ننگرهار: منابع محلی در ولایت ننگرهار تایید می‌کنند که یک ملا امام در شهر جلال‌آباد، مرکز این ولایت، یکی از شاگردان خود را پس از تجاوز جنسی به‌قتل رسانده است.

منابع، روز شنبه، ۴ اسد، می‌گویند که مفتی ولی‌الله پس از تجاوز جنسی، برای پنهان‌کردن آثار جرم، جسد قربانی را در زیر یک پل رها کرده است.





صفر است خانه کرایه است اول ۳ هزار کرایه میدادم حالا خدا نا ترس ها کرایه را سه چند بلند کردن کوچ هایم را جمع کردم تا یک خانه ارزان پیدا کنم اینها به صورت سر همه گی آمده اما مشکل اینجا است خاطر کمره سه روز میشه برق ها را قطع کرده در هوای ۴۵ درجه گرمی مزار باور کنین طفل هایم مریض شده پیش کلاتر کوچه رفتیم ما به وضعیت بد قرار داریم کرایه خانه سر ما است حالا ۸ هزار را از کجا کنیم که کمره نصب کنیم خیلی به مشکلات هستیم برق همنیست فیوز ها را از حوزه نفر آمده کشیده رفته ما به کدام درد خود گریه کنیم خاطر گشنه گی خود خاطر کرایه خانه خاطر بی برقی خاطر پیدا کردن وظیفه خاطر لقمه نان حلال حکومت کجاست صدای مارا بشنود شما خود تان مشکلات ما به ترتیب نشر کنین واقعا خسته کننده است مه خانه ۳ هزار کرایه گرفته بودم حالا صاحب خانه ۹ هزار کرده

حالا امروز یک فرمان آمده باید دروازه های خانه سه قسم رنگ شود کرای یک رنگ گروهی یک رنگ و کسیکه خانه شخصی دارد یک رنگ باید باشد

سوال اینجاست چرا از بلند بردن کرایه خانه درین شرایط بیکاری خود داری نمیکنن

منابع محلی در ولایت بدخشان به رسانه ها گزارش داده اند که جسد حلق آویز شده ی یک دانشجو در شهر فیض آباد، مرکز این ولایت، پیدا شده است.

به گفته ی این منابع، فرد جان باخته «سید مهتر» نام داشته، باشند ولسوالی یمگان، از پیروان مذهب اسماعیلیه بوده و در دانشگاه بدخشان تحصیل می کرده است. جسد او به طور مرموزی در اتاق خوابش کشف شده است.

منابع می گویند که روز جمعه، سوم اسد، دوست این دانشجو هنگام مراجعه به اتاقش با جسد حلق آویز او روبه رو شده است. تاکنون جزئیات و انگیزه این رویداد روشن نیست.

به طرزی فجیع به قتل رسیده اند. بنابر گزارش منابع نزدیک به خانواده، این مادر که اهل ولایت تخار افغانستان بوده، با ضربات چاقو جان باخته و سه کودک بی دفاع او نیز با استفاده از بالشت خفه شده اند.

این جنایت هولناک، موجی از اندوه، خشم و نگرانی در میان جامعه مهاجران افغانستانی در ایران ایجاد کرده است. هنوز هیچ توضیح رسمی از سوی نهادهای امنیتی ایران درباره انگیزه، عامل یا جزئیات بیشتر این جنایت منتشر نشده است. فعالان حقوق مهاجران با انتشار بیانیه هایی خواستار شناسایی سریع عاملان این فاجعه، شفافیت کامل در روند تحقیقات، و مجازات بی اغماض عامل یا عاملان این قتل شده اند.

آنان تأکید دارند که سکوت یا بی توجهی نسبت به این جنایت، می تواند به عادی سازی خشونت علیه مهاجران بینجامد و پیام های خطرناکی برای آینده این جامعه آسیب پذیر داشته باشد.

عدالت، پاسخ گویی، و حمایت از خانواده های قربانیان، تنها راه التیام این زخم عمیق است.

این خواسته های انسانی است، نه تنها از سوی مهاجران، بلکه از هر وجدان بیداری که با شنیدن چنین خبری دلش به درد می آید.

پیام استخوان سوز شهروند از شهر مزار شریف

سلام ع اکه جان خوبین فامیل محترم همه خوب استن ببخشین که مزاحم تان میشوم میدانم که مصروفیت تان زیاد است اما خواستم درد ما را در شبکه اجتماعی نشر کنین اما مه قبلا وظیفه داشتم حالا ۴ سال شد بیکارم خاطر اوزبیک بودنم از وظیفه خلاص شدم خانه نشین بیشتر از ۱۵ سال در بخش صحت کار کردم اینها ام به صورت خودم با ای بیکاری مبارزه میکردم اما دو روز شد وضع اقتصادی به



اطلاعات نشان می‌دهند که خبرنگاران نیز در میان بازداشت‌شدگان هستند و تعداد تمامی خبرنگاران بازداشت‌شده به هفت تن رسیده است. به گفته منابع، این خبرنگاران به دلیل همکاری با رسانه‌های خارجی بازداشت شده‌اند.

منابع افزودند که خبرنگاران تحت فشار شدید و احتمالاً شکنجه توسط طالبان هستند. یکی از اعضای خانواده یک خبرنگار بازداشت‌شده به آمو گفته است: «پسرم چند ماه گذشته در بازداشت طالبان بوده و هیچ اطلاعی از زنده یا مرده بودن او در دست نیست. پسرم یک خبرنگار ورزشی بود. او به هیچ گروه سیاسی یا هیچ جناح مسلحی تعلق ندارد. اما طالبان او را دستگیر کرده و در را به روی ما بسته‌اند.»

این در حالی است که طالبان به‌طور دوره‌ای ویدیوهایی از برخی از زندانیان نزد خود منتشر می‌کنند که در آنان در آن ویدیوها از اعمال خود عذرخواهی کرده‌اند و می‌گویند که «اشتباه کرده‌اند»؛ اما سازمان‌های حقوق بشری و آگاهان رسانه‌ای می‌گویند که این ویدیوها نتیجه «فشار، ارباب و حتی شکنجه» هستند.

پیش از این سازمان‌های مدافع آزادی بیان، چنین بازداشت‌ها توسط طالبان را نقض آشکار آزادی بیان خوانده‌اند. تعدادی از سازمان‌های مدافع رسانه‌ها معتقدند: «افغانستان از نظر آزادی بیان عقب‌مانده‌ترین کشور است. خبرنگاران از حق انتقاد، ابراز عقیده و حتی گزارش مستقل محروم هستند.»

از سوی دیگر، برخی منابع موثق به آمو تأیید کرده‌اند که طالبان در کنار اداره استخبارات، یک واحد ویژه نظارت دیجیتال برای ردیابی، نظارت و برنامه‌ریزی بازداشت کاربران رسانه‌های اجتماعی ایجاد کرده‌اند. یک فعال

در هفته‌های اخیر، موارد مشابهی از قتل‌های مشکوک در میان ساکنان اسماعیلیه مذهب بدخشان گزارش شده است. چند روز پیش نیز، فردی که به عنوان مسئول کنسل آغاخان در ولسوالی زیباک فعالیت داشت، در خانه‌اش به قتل رسید



نیروهای استخبارات طالبان و اداره امر به

معروف

نیروهای استخبارات طالبان و اداره امر به معروف آنان در نزدیک به یک ماه گذشته، ده‌ها تن را به دلیل فعالیت در شبکه‌های اجتماعی از جمله هفت خبرنگار را از بخش‌های مختلف کشور بازداشت کرده‌اند.

منابع گفته‌اند که طالبان این افراد را متهم ساخته‌اند که آنان «محتوای خلاف شریعت» را پخش و نشر کرده‌اند.

اطلاعات دریافتی از منابع مختلف توسط آمو نشان می‌دهد که این افراد اغلب شبانه در کابل، غزنی، هرات، لغمان، قندهار، سرپل و برخی از ولایت‌های دیگر بازداشت شده‌اند.

در این میان برخی از خانواده‌ها گفته‌اند که از زمان بازداشت عزیزان‌شان تاکنون نتوانسته‌اند با آنان تماس بگیرند. این



پناهجویان افغانستان اجازه اقامت داده است. این شهر به مرکز تجمع صدها پناهجوی افغان تبدیل شده که تحت محدودیت‌های شدید رفت‌وآمد و نظارت امنیتی قرار دارند.

اخراج‌های اجباری پناهجویان افغان در تاجیکستان در ماه‌های اخیر افزایش یافته و به‌دلیل محدودیت‌های رسانه‌ای در این کشور، به‌ندرت بازتاب خبری پیدا می‌کند.

براساس آمار کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان، تا پایان سال 2024 حدود نه هزار و 900 پناهجوی افغان در تاجیکستان ثبت بوده‌اند. اما برخی تخمین‌ها شمار واقعی پناهجویان افغان را تا 13 هزار نفر نیز برآورد کرده‌اند.



پناهجویان افغان در تاجیکستان در هراس از اخراج اجباری

برخی پناهجویان افغان با ابراز نگرانی از وضعیت زندگی در تاجیکستان اظهار داشتند نیروهای امنیتی این کشور با انجام عملیات‌های گسترده، پناهجویان

رسانه‌ای که خواسته نامش فاش شود، گفته است: «وضعیت فعلی افغانستان، سانسور، فشار و ترس گسترده است. مردم دیگر نمی‌دانند چه بنویسند، چه چیزی را به اشتراک بگذارند.»

به باور برخی آگاهان رسانه‌ای، فضای رسانه‌ای کشور به طور فزاینده‌ای محدود شده است و کاربران رسانه‌های اجتماعی، روزنامه‌نگاران و فعالان حقوق بشر در ترس زندگی می‌کنند. آنان می‌گویند اگر این روند ادامه یابد، افغانستان با یک «جامعه خاموش» روبه‌رو خواهد شد که در آن حقیقت «پنهان و سرکوب» می‌شود.

تشدید فشارها بر پناهجویان افغان در مناطق از پایتخت تاجیکستان

به گزارش دفتر منطقه‌ای خبرگزاری تسنیم، بر اساس اخبار منتشر شده در رسانه‌های افغانستان، صدها پناهجوی افغان در ناحیه «رودکی» و شهر «وحدت» در فاصله 30 کیلومتری دوشنبه هشدار دریافت کرده‌اند که اگر در 15 روز آینده این کشور را ترک نکنند، به صورت اجباری اخراج خواهند شد. در برخی گزارش‌های محلی آمده است خودروهای حامل نظامیان تاجیکستان وارد محل سکونت پناهجویان افغان شده‌اند و ده‌ها نفر را با خود برده‌اند. براساس اظهارات این پناهجویان، نیروهای پلیس اسناد شناسایی افراد را ضبط می‌کند و تاریخ مشخصی را برای ترک کشور برای آنها تعیین کرده‌اند. شهر وحدت که در 20 کیلومتری شرق دوشنبه واقع شده، تنها منطقه‌ای است که دولت تاجیکستان به



به گفته منابع، این افراد به ظن قاچاق مواد مخدر هدف نیروهای مرزی تاجیکستان قرار گرفتند.

افراد کشته شده ساکن ولایت‌های تخار و بدخشان هستند و جسد دو نفر آنان در شهرستان چاه‌آب تخار به خاک سپرده شده است

هویت افراد کشته شده هنوز مشخص نیست.

مسئولان محلی طالبان در تخار و طرف تاجیکستان هنوز به‌طور رسمی در این باره اظهار نظر نکرده‌اند.

خلیلزاد: پاکستان و افغانستان باید اختلاف مرزی خط دیورند را بپذیرند

نماینده ویژه پیشین آمریکا برای صلح افغانستان تأکید کرد که برای حل منازعه دیرینه خط «دیورند» دو کشور پاکستان و افغانستان باید ابتدا وجود این اختلاف را بپذیرند و با اراده سیاسی قوی به دنبال راه حل باشند.

«زلمی خلیلزاد» در گفتگو با خبرنگار پاکستانی، خط مورد مناقشه دیورند را یکی از چالش‌های حل‌نشده میان پاکستان و افغانستان خواند و بر لزوم هدایت خردمندانه و اراده سیاسی قوی از سوی هر دو کشور تأکید کرد.

وی با اشاره به اهمیت تاریخی و سیاسی این مرز، گفت تنها زمانی می‌توان به راه حل پایدار دست یافت که سران دو کشور وجود اختلاف را بپذیرند و با حمایت مردم خود، اقدام عملی برای پایان دادن به این مناقشه انجام دهند.

خلیلزاد افزود: «باید برای این مشکل راه حلی وجود داشته باشد و ما به فردی نیازمندیم که توانایی فکری و

افغان را در خانه‌هایشان دستگیر و به افغانستان باز می‌گردانند.

این افراد که اغلب در شهرک وحدت، حومه شهر «دوشنبه» پایتخت تاجیکستان سکونت دارند، می‌گویند از هراس دستگیری، مجبور شده‌اند در خانه‌های خود قرنطینه شوند.

دفتر کمیساری عالی سازمان ملل در امور پناجویان پیش از این نسبت به افزایش موارد اخراج اجباری پناجویان افغان از تاجیکستان ابراز نگرانی کرده بود. با این حال، مقامات تاجیکستان مدعی شده‌اند تنها افراد فاقد مدارک اقامتی را اخراج می‌کنند. «نصرت‌الله محمدزاده»، سخنگوی وزارت کشور تاجیکستان، گفته بود کشورش تنها افرادی را اخراج می‌کند که قوانین مهاجرتی را رعایت نکرده‌اند.

مرزبانان تاجیکستان ۷ تبعه افغانستان را به ضرب گلوله کشتند

منابع محلی می‌گویند نیروهای مرزی تاجیکستان دست کم هفت تبعه افغانستان را که به‌صورت غیرقانونی وارد خاک این کشور شده بودند، به ضرب گلوله کشتند.

این رویداد سه‌شنبه‌شب، 21 فروردین در نقطه مرزی افغانستان و تاجیکستان رخ داده است.

منابع افزودند این رویداد پس از آن رخ داد که این افراد از طریق روستای مرزی «نوآباد» شهرستان «چاه‌آب» ولایت «تخار» وارد خاک تاجیکستان شده بودند.



واشنگتن، از تهدید فزاینده تروریسم از خاک افغانستان ابراز نگرانی کرده و آن را «واقعی و جدی» دانست.

وی تأکید کرد که این تهدید، در حال حاضر بزرگترین چالش امنیتی پیش روی پاکستان به شمار می‌رود.

اسحاق دار با اشاره به سفرش به کابل در ماه آوریل گفت: «پس از چهار سال توقف روابط، برای یک دیدار یک‌روزه به افغانستان رفتم و درباره موضوعات کلیدی از جمله سیاست، تجارت، پناهندگان و امنیت با مقامات افغان گفتگو کردم. نتایج این سفر به صورت عمومی اعلام شد و خوشبختانه، تمام تعهدات پاکستان به‌طور کامل اجرا شده‌اند.»

وزیر خارجه پاکستان همچنین افزود: «بر همین اساس، زمینه برای امضای پروژه ریلی ترانس-افغان میان ازبکستان، افغانستان و پاکستان در 17 جولای فراهم شد. ما این همکاری‌ها را برای اتصال منطقه‌ای و ایجاد ثبات حیاتی می‌دانیم.»

با این حال، اسحاق دار هشدار داد که تداوم فعالیت‌های تروریستی از داخل افغانستان نه تنها تهدیدی علیه پاکستان، بلکه مانعی در برابر همکاری منطقه‌ای است.

وی گفت: «تنها مطالبه ما از حکومت طالبان این است که خاک افغانستان علیه هیچ کشوری، به‌ویژه پاکستان، برای اقدامات تروریستی مورد استفاده قرار نگیرد.»

وزیر خارجه پاکستان تأکید کرد که این کشور خواهان درگیری با هیچ‌یک از همسایگان خود نیست و رویکرد سیاست خارجی اسلام‌آباد مبتنی بر همکاری، اتصال اقتصادی، تبادل فرهنگی و تاب‌آوری اقلیمی است.

روابط پاکستان و افغانستان طی دهه‌های گذشته همواره پیچیده و شکننده بوده است. پاکستان، به‌ویژه پس از روی کار آمدن طالبان در افغانستان، بارها نسبت به فعالیت گروه‌های تروریستی از جمله تحریک طالبان پاکستان (TTP) در مناطق مرزی ابراز نگرانی کرده است اما حکومت کنونی افغانستان همواره ادعای

اراده لازم برای حل چنین مسئله مهمی را داشته باشد.»

وی همچنین عمران خان، نخست‌وزیر پیشین پاکستان، را به عنوان فردی معرفی کرد که می‌تواند نقش هدایت این بحران را ایفا کند، اما به باور او افغانستان هنوز در جستجوی چنین رهبری است.

خط دیورند که در سال 1893 توسط انگلیس به عنوان مرز رسمی تعیین شده است، یکی از خطوط مرزی مناقشه‌برانگیز منطقه به شمار می‌رود. پاکستان این خط را به رسمیت شناخته، اما دولت‌های مختلف افغانستان تاکنون از پذیرش آن خودداری کرده‌اند.

در حالی که تنش‌های مرزی میان دو کشور همچنان ادامه دارد، خلیزاد از ضرورت گفتگو و همکاری برای پایان دادن به این اختلاف تأکید کرد.

پاکستان: تهدید تروریسم از خاک افغانستان واقعی و جدی است

وزیر خارجه پاکستان طی سخنانی در شورای آتلانتیک هشدار داد که تهدید تروریسم برخاسته از خاک افغانستان، همچنان بزرگ‌ترین خطر امنیتی برای پاکستان است و خواستار اجرای تعهدات ضدتروریستی از سوی دولت موقت افغانستان شد.



«محمد اسحاق دار» وزیر خارجه و معاون نخست‌وزیر پاکستان طی سخنانی در نشست شورای آتلانتیک در



تلاش مجدد پاکستان برای حل اختلافات با طالبان از راه دیپلماتیک است.

مقامات پاکستانی را رد کرده و فرافکنی عنوان کرده است.

بازداشت زنان و دختران توسط طالبان نقض آشکار اصول بنیادین حقوق بشر است

مرکز حقوق بشر افغانستان (AHRC) موج جدیدی از بازداشت‌های خودسرانه زنان و دختران جوان توسط طالبان در شهر کابل را نقض آشکار اصول بنیادین حقوق بشر، به‌ویژه حق آزادی و امنیت شخصی دانسته است.

این مرکز حقوق بشری امروز (سه‌شنبه، ۳۱ سرطان) در اعلامیه‌ای نوشته است که ده‌ها زن و دختر در کابل توسط طالبان بازداشت و به مکان‌های نامعلومی منتقل شده‌اند.

مرکز حقوق بشر افغانستان نوشته که طالبان حین بازداشت زنان و دختران در کابل، با آن‌ها برخوردهای خشونت‌آمیز همراه با توهین و تحقیر داشته و خانواده‌های آن‌ها را تهدید به خاموشی و سکوت در برابر سرنوشت بازداشت شدگان کرده است. در اعلامیه آمده است: «این وضعیت در حالی رخ می‌دهد که دادگاه کیفری بین‌المللی اخیراً حکم بازداشت رهبر و رییس دادگاه عالی طالبان را به دلیل آزار و اذیت گسترده و سیستماتیک زنان صادر کرده است.» مرکز حقوق بشر افغانستان نسبت به سرنوشت و سلامت جسمی بازداشت‌شدگان ابراز نگرانی کرده و

پاکستان: افغانستان اشتباهات گذشتگان را تکرار نکند

نماینده ویژه پاکستان برای افغانستان در پیامی به طالبان هشدار داد حکومت کنونی کابل نباید اشتباهات گذشته را تکرار کند.

محمد صادق، نماینده ویژه پاکستان برای افغانستان با انتشار پیامی در شبکه‌های اجتماعی به طالبان هشدار داد که نباید اشتباهات گذشته را تکرار کنند. او این هشدار را با استناد به ضرب‌المثل معروف «آنانی که از تاریخ نمی‌آموزند، محکوم به تکرار آن هستند» بیان کرد.



این اظهارات در حالی مطرح می‌شود که تنش‌های سیاسی و دیپلماتیک میان طالبان و پاکستان در حال افزایش است و نگرانی‌ها از وقوع بحران‌های جدید در روابط دو کشور احساس می‌شود.

محمد صادق که به تازگی به عنوان نماینده ویژه پاکستان برای افغانستان منصوب شده، پیش از این نیز از سال 1399 تا 1401 در این سمت فعالیت کرده است. تعیین او به عنوان نماینده ویژه، نشانه‌ای از



بازداشت‌های خودسرانه زنان توسط طالبان را به عنوان جنایت علیه بشریت محکوم کرده و خواستار پیگیری شفاف و علنی برای رهایی زنان بازداشت‌شده شوند. مرکز حقوق بشر افغانستان همچنین از دادگاه کیفری بین‌المللی خواسته است که روند بررسی پرونده افغانستان را به عنوان یک وضعیت دارای اولویت تسریع بخشیده و حکم بازداشت مقام‌های دیگر طالبان، به‌ویژه مسئولان وزارت امر به معروف که در بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه و آزار زنان و دختران دخیل هستند، صادر کند.



این مرکز از کشورهای اسلامی خواسته است که به‌طور رسمی و علنی بازداشت‌های خودسرانه زنان توسط گروه طالبان را محکوم کنند و در برابر استفاده ابزاری از آموزه‌های دینی برای توجیه خشونت علیه زنان موضع خود را به‌روشنی اعلام نمایند.

گزارشگر محلی جما : در غرب کابل می‌گویند که نیروهای امر به معروف طالبان ده‌ها زن جوان را بازداشت و به مکان‌های نامعلومی منتقل کرده‌اند.

روز شنبه تاریخ ۲۸ سرطان ۱۴۰۴ مصادف با ۱۹ جولای ۲۰۲۵ اداره امر به معروف گروه طالبان در

گفته که طالبان «کارنامه سیاه در زمینه بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه‌های سیستماتیک و تجاوز جنسی» دارد.

این مرکز همچنین هشدار داده است که فضای ترس و سکوت ایجاد شده توسط طالبان می‌تواند منجر به حذف زنان و دختران از عرصه‌های عمومی، تحصیل و مشارکت مدنی شود که تبعات جبران ناپذیری برای آینده کشور خواهد داشت.

این مرکز حقوق بشری از نهادهای بین‌المللی خواستار واکنش فوری به موج جدید بازداشت‌ها شده و تاکید کرده که این اقدام‌ها نه تنها آسیب مستقیم به بازداشت‌شدگان می‌زند، بلکه تبعات روانی، اجتماعی و اقتصادی آن کل جامعه افغانستان را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

مرکز حقوق بشر افغانستان از نهادهای وابسته به سازمان ملل، از جمله کمیساریای عالی حقوق بشر و کمیسیون منع خشونت علیه زنان، خواسته که به‌طور فوری به موج جدید بازداشت‌های خودسرانه زنان در کابل واکنش نشان داده و اقدام‌های عاجل برای توقف این روند اتخاذ کنند.

این مرکز همچنین از شورای امنیت سازمان ملل خواسته که فشارهای هدفمند سیاسی و حقوقی را بر طالبان افزایش داده و استفاده از ابزارهای حقوقی بین‌المللی علیه عواملان این جنایات را در دستور کار قرار دهد.

مرکز حقوق بشر افغانستان از کشورهای عضو سازمان ملل متحد، کشورهای اسلامی، اتحادیه اروپا و سازمان‌های مدافع حقوق بشر نیز خواسته است که



چهره پنهان جاسوسی

جاسوسان اسرائیل در بالاترین رده‌های حاکمیت جمهوری اسلامی جا خوش کرده‌اند، اما سران این رژیم، ناتوان از دستیابی و پاک کردن رده‌های خودی از نفوذ این جاسوسان، با درنده‌خونی و خشونت هرچه تمام‌تر به اخراج دسته‌جمعی پناهجویان افغانستانی پرداخته‌اند تا صورت مسئله را پاک کنند و خود را آسیب‌ناپذیر نشان دهند.

رفتار غیر انسانی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی با افغانستانی‌هایی که بسیاری از آنان سال‌هاست در ایران زندگی می‌کنند و دارای سرپناه کار و ابتدایی‌ترین امکان برای یک زندگی دشوار هستند دردآور است. تصویر این پناهجویان، از کودک و زن و مرد، در خط‌های مرزی و اردوگاه‌های اخراج، از مرز تاب و توان مردم رانده شده بیرون است. هیچ وجدان بشری قادر نیست صحنه‌هایی از کودکان وحشت زده، گرسنه و تشنه و رها شده در بیابان‌ها و اردوگاه‌های بازگشت را ببیند و به درد نیاید.

شهر کابل اقدام به جمع آوری زنان و دختران نموده است این اقدام به بهانه بی حجابی یا بدحجابی صورت گرفته که در غرب کابل ناحیه سیزدهم در نقاط ذیل از نزدیکی مراکز آموزشی دختران و زنان را جمع آوری نموده اند :-

- ۱: گولاهی مهتاب قلعه .
 - ۲: ایستگاه مارکیت بهار سراب .
 - ۳: ایستگاه برچی سنتر .
 - ۴: ایستگاه لیلیه پایتخت .
 - ۵: ایستگاه کوچه رسالت .
 - ۶: ایستگاه شهرک عرفانی مشهور به ۲۰ متره .
- قابل ذکر است که حدود شش موتر نوع فلانکوچ را از دختران و زنان بار نموده و به نقطه نامشخص انتقال داده اند ، فامیل ها و خانواده دختران جمع آوری شده توسط گروه طالبان به شکل سراسیمه و سرگردان به دنبال بستگان شان هستند. همچنان این بازداشت در نقاط شهرنو ، قلعه فتح الله ، خیرخانه نیز به شدت صورت گرفته و ده ها دختر و زن فعلا در زندان های مخفی طالبان نگهداری میشود که تا هنوز فامیل هایشان از زنده یا مردن آنها اطلاع نه دارند .

نوت:

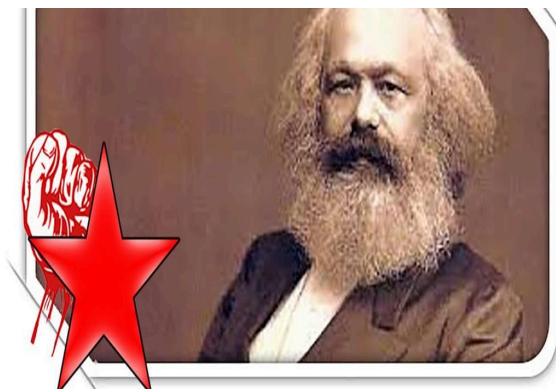
مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند . صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک میگذارد .



کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، و انجمن قلم ایران
(در تبعید)

هشتم ژوئیه ۲۰۲۵

پیش بسوی ایجاد تشکل های رزمنده زیرزمینی!



«شیوه تولید در زندگی مادی تعیین کننده خصوصیات اجتماعی، سیاسی و روندهای زندگی است. این آگاهی انسان ها نیست که زندگی شان را تعیین می کند، بلکه برعکس، زندگی اجتماعی آن هاست که آگاهی شان را تعیین می کند... در کار تولید اجتماعی، انسان ها وارد روابط معینی می شوند که چاره ناپذیر و مستقل از اراده آن هاست... کل این روابط تولیدی، ساخت اقتصادی جامعه را تشکیل می دهد. یعنی آن پایه واقعی که بر آن یک روبنای حقوقی و سیاسی برپا می شود و صورت های معینی از آگاهی اجتماعی با آن همساز است. شیوه تولید، روندهای زندگی اجتماعی و سیاسی و فکری را به طور کلی معین می کند.»

نقد اقتصاد سیاسی - مارکس

پناهجویان افغانستانی بهراستی تاوان کدام سیاست
تبهکارانه حاکمیت های سلطه گر ایران، اسرائیل و
آمریکا و طالبان را پس می دهند؟

مردم پناهجوی افغانستانی همواره در ایران، از ستم و
خشونت رژیم و هم از بدرفتاری دسته های فاشیست
موجود در میان مردم ایران آسیب دیده اند. در برخی از
شهرها، جدا از این که کودکانشان از سوادآموزی
محروم اند، مورد توهین و آزار قرار می گیرند، با آنان
بدرفتاری شرم آوری می شود؛ در خیلی از جاها حتی به
آنان نان نمی فروشند و به وسائل رفت آمد همگانی
راهشان نمی دهند، و اکنون در بدترین شرایط
آزاردهنده، دسته جمعی، و بدون آنکه دلیلی بر رفتار
مشخصی از آنها باشد، به اتهام واهی جاسوسی برای
رژیم پلیدی مانند اسرائیل، اخراج می شوند و همه
هستی و زندگی شان بر باد می رود.

این سیاست به معنی کامل و واقعی کلمه، پلید و
غیرانسانی ست. واکنش بخش های بزرگی از مردم
ایران در همدلی با مردم رانده شده افغانستان و یاری و
کمک به آنها و اعتراض به این سیاست تبهکارانه
جمهوری اسلامی، سبب امید و قوت قلب این مردم
آسیب دیده است.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، و انجمن قلم ایران
(در تبعید)، بنا بر آرمان و منشور خود در دفاع از
آزادی و شرافت انسانی، با صدای رسا نفرت خود را از
این سیاست غیرانسانی جمهوری اسلامی بیان می کنند و
از همه انسان های آزاده می خواهند که در اعتراض به
این تبهکاری، صدای خود را به گوش مردم جهان
پرسانند.

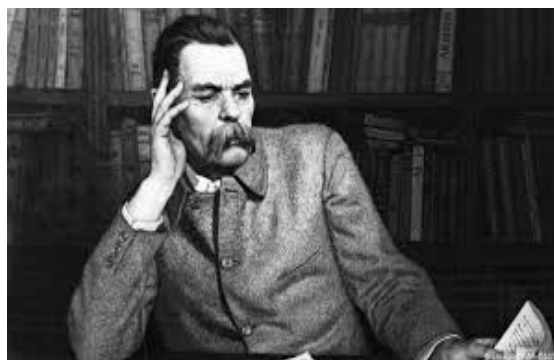


13

انواع دزدان در نگاه ماکسیم گورکی

سخنان " ماکسیم گورکی " نویسنده انقلابی

روسیه در ۱۰۵ سال پیش



در جهان سه گونه دزد هست:

۱- دزد معمولی ۲- دزد سیاسی ۳- دزد مذهبی

۱- دزدان معمولی کسانی اند که:

پول، کیف، جیب، ساعت، زر و سیم، وسایل خانه و... شما را برای سیر کردن شکمشان می‌دزدند.

۲- دزدان سیاسی کسانی اند که:

آینده، آرزوها، رویاها، کار، زندگی، حق، حقوق، دسترنج، دستمزد، تحصیلات، توانایی، اعتبار، آبرو، سرمایه‌های ملی شما و حتی مالیات شما را می‌دزدند و چپاول می‌کنند. و شما را در سیه‌روزی و بدبختی نگه می‌دارند.

۳- دزدان مذهبی کسانی هستند که :
این دنیای زیبایتان را، جرات اندیشیدن‌تان را، علم و دانش‌تان را، عقل و خردتان را، جشن و شادمانی‌تان را، سلامتی‌تان و روان‌تان را، دارایی و مال‌تان را و... می‌دزدند.

و تازه یک چیزهایی نیز به شما گران می‌فروشند مانند خدا، دین، بهشت، خرافات، جهل، غم، اندوه، سوگواری، افسردگی و...

دزدان مذهبی با سخنان فریبنده باغ بهشت را به شما نشان می‌دهند و دروغ می‌گویند، می‌فریبند، سواری می‌گیرند شما را در فرومایگی و فقر، بدبختی و نکبت و... نگه می‌دارند. تفاوت جالب این‌ها اینجاست که: دزدان معمولی شما را انتخاب می‌کنند.

اما شما دزدان سیاسی؛ را انتخاب می‌کنید. همین‌طور شما مکتب دزدان مذهبی را انتخاب کردید. و به آنان ارج می‌نهد و بزرگشان می‌دارید.

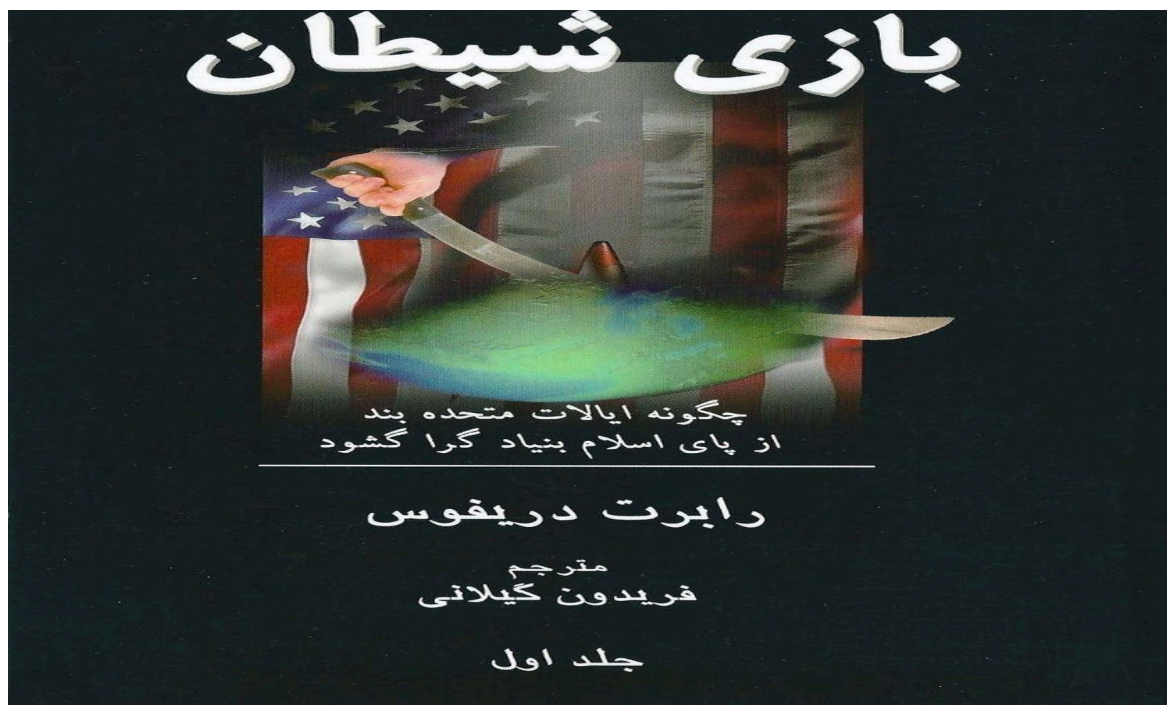
تفاوت دیگر و بزرگ‌تر این‌ها که:

دزدان معمولی؛ تحت تعقیب پلیس قرار می‌گیرند، دستگیر می‌شوند، شکنجه می‌شوند، شلاق می‌خورند، زندان می‌روند، دست و پایشان را به چپ و راست می‌برند، تحقیر می‌شوند و...

اما دزدان سیاسی و مذهبی؛ هر دو توسط قانون حمایت و توسط پلیس محافظت می‌شوند.

پست و مقام بالاتری می‌گیرند، زور می‌گویند، ستم می‌کنند. از شما نیز طلبکار هم هستند و...

سخنرانی "ماکسیم گورکی" نویسنده نامدار روس در کانون نویسندگان روس در سال ۱۹۱۶ مسکو



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان
جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.

رابرت دریفوس
مترجم فریدون گیلانی
پیوسته به گذشته



خشمی را نسبت به آمریکایی ها در خاورمیانه برانگیخت که پیامد آن تا امروز ، گسترش تمایلات ضد آمریکایی و تامین سوخت برای القاعده بوده است .

با این حال ، چنین اشتباه ، لغزش و محاسبه غلطی ، با تصمیم آمریکا مبنی بر پشتیبانی از عربستان سعودی در مقابل ملی گرایی ایرانیان و اعراب ، و نزدیک شدن ایالات متحده به اسلام گرایان تحت حمایت عربستان سعودی در سراسر جهان ، به شدت افزایش یافت . این تصمیم ، در نتایج خود ، غیر مستقیم به پدید آمدن حکومت دینی آیت الله خمینی ، انهدام افغانستان و ایجاد تروریسم بین المللی اسامه بن لادن منجر شد .

اخوان المسلمین علیه جمال عبدالناصر

از سال 1954 که جمال عبدالناصر قدرت خود را در مقابل رقابیش تثبیت کرد ، تا سال 1970 که چشم از جهان فرو بست ، از حمایتی غیر قابل رقابت ، و حتی افسانه ای ، در مصر و سراسر جهان عرب برخوردار شد .

آندره مالرو نویسنده فرانسوی (که خود از جمله نویسندگانی چون ارنست همینگوی ، جان دوس پاسوس ، الیا ارنبورگ و ... بود که در جنگ داخلی دهه ی سی اسپانیا علیه فاشیسم ، جنگ مسلحانه کرد و فرمانده و حتی خلبان اسکادران هوایی بود که خود آن را ساخته بود -) م ، درباره ناصر می گوید:

« او ، همانگونه در مقام نماینده ی مردم مصر وارد تاریخ خواهد شد ، که ناپلئون در فرانسه . » (1)

ویلیام آر. پولک ، عضو عالی رتبه شورای امنیت ملی در دهه ی شصت ، گفته است:

نبرد علیه ناصر و مصدق

در اوائل دهه ی پنجاه ، دو رهبر ملی در مصر و ایران ؛ قویترین کشورهای خاورمیانه ، پدیدار شدند . در مصر ، افسران آزاد جمال عبدالناصر ، شاه فاسد و هرزه را برانداختند و تهدید کردند که شعله های انقلاب را در عربستان سعودی ؛ قلب ذخایر انرژی جهان نیز ، روشن کنند . در ایران ، مردی به نام محمد مصدق که در انتخابات آزاد و دموکراتیک ، و با گرایشاتی به سوسیالیسم به نخست وزیری رسیده بود ، با شاه حاکم درگیر شد ، او را مجبور به فرار از ایران کرد و بر حق حاکمیت ایران بر صنعت نفت و بازپس گرفتن این حق از شرکت نفت انگلیس و ایران ، پای فشرد .

در هر دو مورد ، ایالات متحده و عوامل اطلاعاتی آمریکا وارد عمل شدند ؛ محمد مصدق را سرنگون کردند و کوشیدند تا با عبدالناصر هم چنان کنند که با مصدق کردند . در هر دو مورد ، CIA و MI 6 ، طیف راست اسلامی را مثل پنجه های گربه به کار گرفتند . در مصر ، سرویس های جاسوسی بریتانیا و ایالات متحده ، از اخوان المسلمین بهره جستند ، و در ایران ، گروهی از آیت الله ها ، از جمله پدرخوانده ی ایدئولوژیک آیت الله روح الله خمینی را به خط کردند . شاید بزرگترین تراژدی دوقلوی ایالات متحده که به از دست رفتن فرصت های آمریکا در خاورمیانه در نیم قرن گذشته انجامید ، اشتباه آمریکایی ها در پذیرش جمال عبدالناصر و محمد مصدق به عنوان رهبران ملی کشورشان در دهه ی پنجاه بود . این لغزش ، انزجار و



« عبدالناصر جان کندي جهان عرب بود . » (2)

پنج میلیون انسان در مراسم تشییع جنازه ی او شرکت کردند . و این ، تازه غیر از ده ها میلیون عرب بود که در تنهائی خود مویه کردند ، « آنهائی که در قهوه خانه ها گریستند ، تنها گریستند ، در جمعیت ها گریستند ، در سکوت گریستند و چندان از درد مرگ او رنج کشیدند که یخ زدند و بغض ها را فرو خوردند. » (3)

با این حال چه در دهه ی پنجاه ، یا دهه ی شصت ، ایالات متحده در مقابل این واقعه بی اعتنا و بی حس و حال و چون کوهی از یخ باقی ماند ، و حتی از آن هم بدتر . پشت صحنه ، CIA توطئه براندازی او را می چید.

« اد کلین » افسر عملیاتی سی آی ا که در اواخر دهه ی پنجاه و اوائل دهه ی شصت مامور خدمت در قاهره بود ، می گوید :

« ما بر آن بودیم تا ناصر را سرنگون کنیم . سی آی ا درگیر عملیاتی علنی ؛ آن هم باید بگویم از مزخرف ترین و احمقانه ترینش ، بود که تکیه اش بر اعضای سابق رژیم بود که مطلقا هیچ قدرتی نداشتند (همین طرح احمقانه را سی آی ا در مورد افغانستان هم آزمود که به انتخاب بهتری ره نبرد ، و در مورد ایران هم به بازی با چنان کارتی اشتغال دارد -) م ما می کشیدیم عناصری را پیدا کنیم تا ناصر را براندازند . بسیاری از چهره های مورد نظر ما ، وابسته به رژیم گذشته بودند . مالکان بزرگ ، صاحبان صنایع و سایر دشمنان جمال عبدالناصر ، از آن جمله بودند . واقعا پروژه ی بی حاصل و عقیمی بود. » (4)

نیم قرن پیش ، جمال عبدالناصر مظهر انقلاب عرب ، خودمختاری و استقلال بود . کسب قدرت به وسیله

افسران آزاد مصر ، در خلال دورانی اتفاق افتاد که سراسر جهان عرب ؛ از مراکش بگیریید تا عراق ، دچار انجماد سیاسی بود . مراکش ، الجزیره و تونس ، مستعمرات فرانسه بودند ، کویت ، قطر ، بحرین ، امارات متحده عربی ، عمان و یمن ، مستعمرات بریتانیا بودند . عراق ، اردن و عربستان سعودی ، کشورهای پادشاهی بودند که شاهان شان گماشته ی لندن بودند . و مصر تحت رهبری ملک فاروق فاسد ، مرکز سیاسی و اقتصادی جهان عرب بود . وقتی ناصر در مصر به قدرت رسید ، جریان سیاسی را در جهان عرب به هیجان در آورد و احزاب آزاد اندیش و تمایلات انقلابی ارتش راچنان بدعت گذاشت که گفتی رعد و برقی به جان خفته ی جهان عرب زده است .

از سال 1954 به بعد ، جمال عبدالناصر از طریق فرستادگان ویژه ، ندای قدرتمند رادیو صدای عرب که از قاهره پخش می شد ، و تاثیر شخصیت پرنفوذ خود ، رهبری جنبش های استقلال طلبانه ی خاورمیانه عربی را به دست گرفت . از سال 1956 تا 1958 ، ندای استقلال طلبانه و آزادی خواهانه ی ناصر ، لبنان و اردن و عراق را در نوردید و باعث شورش هائی شد که در نتیجه اش ، پادشاهی عراق سقوط کرد و سوریه و مصر در جمهوری متحده عرب ناصر به هم پیوستند که اگرچه دوام چندانی نیافت ، اما تجربه ی هیجان آور وحدت جهان عرب را از خود به جا گذاشت . انقلاب الجزایر، از پشتیبانی اخلاقی و مادی قاهره برخوردار شد تا در سال 1962 ، در نتیجه ی همین حرکت آغازین ، به استقلال دست یافت . در همان سال ، یمن که تحت تاثیر ناصر بود ، در دفاع از او ماشه را علیه عربستان سعودی کشید . حتی در اواخر ، 1969 یک



مصر توانسته بود بعضی از اعضای خانواده سلطنتی عربستان سعودی را که به رهبری شاهزاده طلال جریانی به نام «شاهزادگان آزاد» را شکل داده بودند ، تحت تاثیر مصر بودند ، و خواهان ایجاد جمهوری عربی بودند ، جذب خود کند .

به موازات سازمان دادن شبکه ای در خاورمیانه به وسیله ایالات متحده که به طور فزاینده ای به کشورهای غیر عربی ؛ از جمله ترکیه ، ایران و اسرائیل تکیه می کرد ، یک «جنگ سرد اعراب» نیز در خاورمیانه توسعه می یافت که در یک طرفش مصر قرار داشت و در سمت دیگرش ، عربستان سعودی . ظاهر قضیه ، چنین به نظر می رسید که درگیری های جهان عرب ، کشور های طرفدار شوروی را علیه کشورهای متحد آمریکا به خط کرده است ، اما در واقع اتحاد جماهیر شوروی ، جز چند کشور دوست ، متحدان چندانی در منطقه نداشت . نیروی محرکه واقعی که در خلال سال های 1954 و 1970 ایفای نقش کرد ، در رقابت های نظری برای آینده خاورمیانه رخ نمود . در یک سمت این جدال ، سکولاریسم ، تجدد طلبی و طرح های صنعتی کردن و استقلال جهان عرب ؛ منتها در قالب همکاری جمهور های عربی ، قرار داشت . در سمت دیگر منازعه ، صف آرائی نیمه فنودال پادشاهی عربستان سعودی به چشم میخورد که منابع طبیعی خود را در بست تقدیم غربی ها کرده بود . محور اصلی و آس این معامله نیز ، اخوان المسلمین و طیف راست اسلامی بود .

بسیاری از عناصر عرب شناس آمریکایی ، استراتژی منزوی کردن ناصر را رد کرده بودند.

سال پیش از مرگ ناصر ، شاه لیبی سرنگون شد و رژیم دست راستی سودان را نظامیان وفادار به ناصر ، از کار برکنار کردند . در دنیای جنگ سرد که به سبک مانوی (سبک پیرو مانی نقاش پیامبر - 216 تا 276 میلادی - که عقاید زرتشت و معتقدات مسیحی را با هم در آمیخته است . مولف در چند مورد نظریه «با من ، یا علیه من» را مانوی تعبیر میکند - م) یا با ایالات متحده ، یا علیه ایالات متحده سیاست روز بود، ناصر مورد نفرت و بی اعتنائی لندن ، واشنگتن و تل آویو قرار گرفته بود. (دلیلش این بود که ناصر به خاطر اعلام سیاست بی طرفی ، در سمت آمریکا و سایر دولت های طرف حساب اتحاد جماهیر شوروی نایستاده بود - م)

در سراسر جهان ، از گواتمالا تا کنگو و اندونزی و ایران ، سی آی ا در کار بود تا از شر رهبرانی که نه به خاطر کمونیست بودن ، بلکه به خاطر اتخاذ سیاست بی طرفی در جنگ سرد به درد شان نمی خوردند و مزاحم شان هم بودند ، خلاص شود . جمال عبدالناصر نیز ، از آن جمله بود .

به هر صورت ، به خلاف سایر رهبران آمریکای لاتین و آفریقا ، ناصر با طرز تفکر و آینده ی انقلابی ، قلب استراتژی آمریکای پس از جنگ جهانی دوم را ، که حوزه ی نفتی گسترده ی عربستان سعودی بود ، تهدید می کرد . نه تنها مصر نیروی نظامی بالقوه ای علیه عربستان سعودی بود ، نه تنها قاهره در جنگ میان یمن و عربستان سعودی علیه عربستان سعودی شلیک کرد ، نه تنها گرایش های جمهوری خواهی در عربستان سعودی تحت تاثیر ناصر بودند ، بلکه رهبری



گزارش مایلز کاپلند ، کیم روزولت برای دادن این پیشنهاد ،

... موافقت کرد تا با افسرانی که سی آی ا تشخیص داده بود طرح کودتا را در جمعیت سری خود ریخته اند ، ملاقات کند . این ملاقات سری ، در ماه مارس 1952 ؛ چهار ماه پیش از کودتای جمال عبدالناصر، صورت پذیرفت ... سه ملاقات از این دست انجام شد و در سومین دیدار ، یکی از قابل اعتماد ترین معاونان عبدالناصر نیز حضور داشت.(8)

کیم روزولت به واشنگتن بازگشت و کوشید تا دولت را قانع کند که باید برکناری ملک فاروق را بپذیرند . دلیل قانع کننده ای در اثبات گزارش کاپلند وجود ندارد . اسنادی هم که از طبقه بندی محرمانه خارج شده اند ، دلیلی بر تایید این گزارش به دست نمی دهند ، کس دیگری هم قدمی برای اثبات گزارش کاپلند برنداشته است . با این وجود اما ، ایالات متحده روابط کلی خوبی با دولت جدید مصر داشت . جول گوردون در کتاب درخشان « جنبش خجسته ی ناصر » می نویسد که « اسناد از طبقه بندی محرمانه خارج شده ، با اطمینان گزارش می دهند که روابط نزدیکی میان سفارت ایالات متحده و قاهره ، در رژیم جدید وجود داشت.»

از سوی دیگر، بریتانیا که از ایالات متحده پیروی نکرده بود و به شدت هم به واشنگتن غضب کرده بود ، می ترسید که به قدرت رسیدن ناصر ، کانال سوئز را اساسا مورد تهدید قرار دهد و راه ارتباطی انگلستان با هندوستان را دچار مخاطره جدی کند.(9)

اصل قضیه اما ، این بود که تنه ی امپراتوری بریتانیا به خطر می افتاد . غیر منتظره بودن جمال عبدالناصر ، سلطنت نفتی را ، از عربستان سعودی بگیرد تا عراق

حتی بعضی ها او را ناجی جهان عرب می پنداشتند. (5) «کین» باعطف به دوره ای میان 1952 تا 1954 ، می گوید : « در آغاز کار، سی آی ا و سفارت ، پشتیبانی خوبی از ناصر کردند » بنا به گزارش پر سر و صدای مایلز کاپلند در کتاب « بازی ملت ها » ، در نخستین مراحل اقدام افسران آزاد به انقلاب ، که پس از اتمام حجت با ملک فاروق برای تحولاتی تجدد خواهانه در مصر واقع شد ، سی آی ا حتی آنان را تشویق به انقلاب نیز کرده بود . کریمیت (کیم) روزولت افسانه ای که کودتای سال 1953 (28 مرداد 1332 - م) سازمان جاسوسی سی آی ا را برای بازگرداندن شاه ایران به تاج و تخت هماهنگ کرده بود ، در سال 1952 محرمانه به مصر رفت .

ماموریت او (کیم روزولت) ، بخصوص آن بود که در درجه اول سعی کند « انقلابی صلح آمیز » را در مصر سازمان بدهد که در آن ، خود ملک فاروق بساط کهن را بر چیند ، نظامی نو دراندازد و انقلابی را که ماموران سی آی ا از دو سال پیش وقوع آن را پیش بینی می کردند ، خنثی کند .(6)

اما ، بنا به گزارش مایلز کاپلند ، ملک فاروق کودن (7) تر و فاسد تر از آن بود که واقعیت را بپذیرد و ترجیح می داد که به میگزساری ها و عیاشی خود ، پشت آن عینک آفتابی و در حاشیه ی خوش آب و هوای قاهره ادامه دهد تا این که مسنولیتی در قبال مصر بپذیرد.

(محمد رضا شاه پهلوی ، نمونه دیگرش در ایران هم شرایط مشابهی داشت ، شرایط مشابه ترش را هم ، هم اکنون در سال 2006 آخوند های حاکم بر ایران دارند که فسادشان کشور را برداشته است - م) پس ، بنا به



، و حکومت هائی دارند که قدرت را از مردم به سرقت برده اند ، مطلقا قانونی نیستند و حضورشان را فقط حمایت نظامی خارجی تامین می کند .

اغلب ملت های عرب می دانند که هم شاهان شان و هم مرزهای مصنوعی شان را امپریالیست ها گماشته اند و طراحی کرده اند تا در دهه ی بیست ، دور چاه های نفت حصار بکشند . به لحاظ استراتژیکی ، عرب ها می توانستند با جذب نیروی مردانه و عقب مانده ی شهری کشورهای عربی (از جمله عراق) ، بر ثروت نفتی سلطنت ها ی صحرانی مسلط شوند . مصر ، با ده ها میلیون جمعیت و عربستان سعودی با دویست بلیون بشکه نفت ، در مرکز این توطئه قرار داشتند . زیربنای قدرت بیان پان عربیسم سکولار ، واقعیستی است که می توانست قاهره و ریاض را با هم متحد کند و باعث ایجاد مرکز قدرت جدید ، قابل گسترش و وسیعی شود ، و تاثیری جهانی داشته باشد.

بنابراین ، پس از آن که ایالات متحده مدتی سعی کرد به رهبری جان فوستر دالس و برادرش آلن دالس مدیر سی آی ا ، با ناصر لاس بزند ، علیه ناسیونالیسم عرب با لندن در یک خط قرار گرفت . آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا که سرسختانه ضد ناصر بود ، در اوایل سال 1953 طرح کودتا در قاهره را مورد تامل قرار داد . به استثنای ارتش ، تنها نیروی سیاسی که می توانست در مصر علیه جمال عبدالناصر بسیج شود ، اخوان المسلمین بود که صدها هزار مرید داشت. اخوان المسلمین ، طرفدارانی هم در ارتش مصر داشت ، که از آن جمله ژنرال محمد نجیب از رهروان قدیمی اخوان المسلمین و عضو محافظه کار جنبش افسران آزاد

و شیخ نشین های گماشته ی بریتانیا در خلیج ، عملا تهدید می کرد . بریتانیا و بعدها جریان انگلیسی - آمریکایی ، عمدتا به این دلیل مخالف ناصر نبودند که کمونیست بود ، یا می توانست زیر نفوذ کمونیست ها باشد ، چرا که در واقع چپ مصر و انواع احزاب کمونیست را شدیداً زیر فشار گذاشته بود . علاوه بر آن کمونیست ها سازماندهی ضعیف و انشعاب های بسیاری داشتند و هیچ موقعیتی نداشتند که قدرت را به دست بگیرند ؛ مگر به عنوان اقلیتی در دولت ناسیونالیست تحت رهبری حزب وفد . آنچه برای لندن و واشنگتن (و همچنین پاریس ، تا سال 1956) غیر قابل تحمل بود ، آن بود که ناصر تن به تحت سلطه بودن در نمی داد و در دامن زدن به تناقض های جدی میان ابر قدرت ها و کسب محبوبیت برای خود در میان اعراب غیرمصری ، از جمله آنهایی که برتارک نفت نشسته بودند ، چیره دست بود .

آنچه بخصوص باعث دغدغه ی خاطر لندن و واشنگتن شده بود ، این بود که احتمال داشت نظریه ی ناصر برای وحدت مصر و عربستان سعودی به کرسی بنشیند که نتیجه اش می توانست پدید آمدن یک قدرت بزرگ عربی باشد . یکی از طنزهای جهان عرب ، این است که مصر ، سوریه ، لبنان و فلسطین که به لحاظ تاریخی مرکز آموزش های عرب و جنبش های سیاسی بوده اند ، نفت ندارند . از سوی دیگر اما ، بجز عراق و ایران که کشوری غیر عربی است ، کشورهای نفت خیز مثل عربستان سعودی ، کویت ، امارات متحده عربی، بحرین و قطر، جمعیت کمی دارند، **جز در مورد الهیات فوق ارتدوکس اسلامی، فاقد سنت روشنفکری اند**



شخصا در رابطه با این سازمان ملاحظه کار و محتاط بود و خنثی کردن اخوان المسلمین را به تقابل با آن ترجیح داد .

وقتی در سال 1953 رژیم جدید مصر احزاب سیاسی را ممنوع اعلام کرد ، اخوان المسلمین را مورد استثنا قرار داد. با این حال ، فرصت چندانی وجود نداشت که ناصر و اخوان المسلمین رو در رو شوند . اخوان المسلمین طالب جامعه اسلامی بود ، ناصر به عدم دخالت دین در دولت اعتقاد داشت . شاید مهمترین مورد اختلاف این بود که برنامه ناصر، اصلاحات ؛ از جمله اصلاحات ارضی و تغییر نظام آموزشی بود که اخوان المسلمین سرسختانه با آن مخالفت می ورزید.

(در اوایل دهه ی چهل شمسی ، محمد رضا پهلوی نیز در ایران مساله ی مشابهی با روح الله خمینی و دار و دسته ی او پیدا کرده بود. -م)

در گفت و گویی میان جفرسون کافه ری سفیر ایالات متحده در مصر - همانی که شرکت سعید رمضان در همایش دانشگاه پرینستون و حضور او را در سال 1953 در کاخ سفید پیشنهاد کرده بود - ، و « حداییی » سرکرده ی اخوان المسلمین ، کافه ری گفته بود : « بهتر است بسیاری از اعضای جنبش افسران آزاد حذف شوند.» (12) در همین زمان ، « ترفور ایوانز » دیپلمات ارشد بریتانیایی و « مشاور شرق شناسی » سفارت بریتانیا در قاهره ، دست کم یک بار با حسن اسماعیل الحدایی رهبر عالی اخوان المسلمین ملاقات کرد . این ملاقات ، بعدها بهانه ای شد برای جمال عبدالناصر تا اخوان المسلمین را در هم بکوبد . هم بریتانیایی ها و هم آمریکا ، روابط رسمی خود با اخوان المسلمین را همچنان ادامه دادند . زور آزمانی ناصر با

عبدالناصر بود . در سال 1952 که کودتای افسران آزاد ملک فاروق را سرنگون کرد ، نجیب به ریاست جمهوری و نخست وزیری مصر رسید ، و ناصر معاون نخست وزیر شد . پشت صحنه ، قدرت واقعی جمال عبدالناصر بود .

« ویلیام لیک لند » کارمند ارشد سیاسی سفارت ایالات متحده در مصر ، بی درنگ تاکید ورزید که نجیب مرد جلو صحنه ی ناصر بود . « مایلز کاپلند ، با تکیه بر این واقعیت می نویسد : « زمانی که توده های مصری و جهان خارج از مصر برای محمد نجیب هلله می کردند ، سفارت ایالات متحده ، از طریق ویلیام لیک لند ، شروع کرد به مذاکره با ناصر که تصمیم گیرنده ی اصلی بود. » (10)

اما نجیب که قدرتی کمتر از ناصر داشت ، با حسن اسماعیل الحدایی ، مردی که جانشین حس البنا رهبر اخوان المسلمین بود ، رابطه ای تنگاتنگ داشت . سرانجام ، جنگ قدرت میان ناصر و نجیب آغاز شد و نجیب - با حمایت بریتانیا - دست به دامن اخوان المسلمین ، به عنوان بزرگترین حامی خود شد .

رابطه ی پیشین خود ناصر با اخوان المسلمین ، مصلحتی و محدود بود . (11) در سال 1952 که افسران آزاد به قدرت رسیدند ، حواس شان جمع بود که با اخوان المسلمین وحدت نکنند . بسیاری از اعضای جنبش افسران، و بیشترشان ؛ از جمله جمال عبدالناصر ، در دهه ی چهل روابط فشرده ای با اخوان المسلمین داشتند . در آغاز کار، انجمن سری ارتشی ، گروه های ائتلافی مخالف و مختلفی را شامل می شد ، که حزب وفد و چپ ، سلطنت طلبان ، حزب جوانان فاشیست مصر و اخوان المسلمین از آن جمله بودند . ناصر



یک ماه بعد ، آنتونی ایدن لغز خوانی کرد که : « این مزخرفات چیست که شما درباره منزوی کردن و خنثی کردن عبدالناصر می گوئید ؟ من می خواهم او نابود شود ، چرا نمی خواهید بفهمید ؟ می خواهم کشته شود... من اجازه نمی دهم در مصر هرج و مرج و بحران به وجود آید. » (14)

ادامه دارد ...

1. به نقل از سعید ک. ابوریش ، ناصر : آخرین عرب (نیویورک : Dunne Books, St.Martin's Press ، 2004 ، ص. : 314 .
2. همان ماخذ .
3. همان ماخذ ، ص. 315 .
4. Kane Ed ، مصاحبه با مولف ، ماه مه 2004 .
5. همان ماخذ .
6. مایلز کاپلند ، بازی ملت ها (نیویورک : انتشارات سیمون و شوستر 1969) ، ص. 62 .
7. همان ماخذ ، ص. 63 .
8. همان ماخذ ، ص. 65 .
9. Gordon Joel ، جنبش خجسته ناصر (نیویورک : انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1992) ، ص. 158 .
10. کویلند ، ص. 74 .
11. مشروح ترین جزئیات این مرحله در کتاب جنبش خجسته ناصر وجود دارد . صفحه های 98 تا 106 و 175 تا 190 .
12. گوردون ص. 103 .
13. اسیفن دوریل ، 6MI (نیویورک : نشر آزاد ، 2000) ، ص. 610 .
14. همان ماخذ ، ص. 613 .

اخوان المسلمین که مدتی برای رسیدن به نقطه ی شدت به تعویق افتاده بود ، در سال 1954 رخ داد . این واقعه ، مقارن بود با عقیم ماندن مذاکرات بریتانیایی ها با رهبران مصری در مورد انتقال کانال سوئز پایگاه های بریتانیایی به مصر. در حالی که جناح چپ و رهبران حزب کارگر انگلستان به مراوده با ناصر تمایل داشتند ، طیف راست بریتانیا که به وسیله وینستون چرچیل معمار امپریالیسم جدید رهبری می شد ، تقریباً داشت به خاطر جنبش روبه اعتلای مصر سکتی می کرد . از سال 1954 به بعد ، آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا ، سرعبدالناصر را می خواست . ما ، مرهون گزارش « استیفن دوریل » در رابطه با « جهاد » آنتونی ایدن علیه ناصر هستیم که در سال 1956 به اوج خود رسید . در این گزارش تاکید می شود که : **« MI 6 روی طرحی کار می کرد تا پرزیدنت ناصر را به قتل برساند . »** استیفن دوریل ، در گزارشی به نام **« بریدن دم شیر »** می گوید محمد هیکل مشاور جمال عبدالناصر، نسخه ای از تلگرام « جیمز آیشل برگر » نماینده ی سی آی ۱ در لندن به آلن دالس مدیر این سازمان را منتشر می کند که در گفت و گویی با جورج یانگ مامور ارشد MI 6 گفته است : **« او علناً از قتل ناصر حرف می زد و به جای استفاده از تعبیر مودبانه ی برچیدن و برانداختن ، می گفت مامورانش با عناصر مطلوبی در مصر و سایر نقاط جهان عرب در ارتباط اند تا ناصر را به قتل برسانند. »** آیشل برگر، که مثل کویلند در گروه طرفداران خجول ناصر قرار می گرفت ، آنچه را یانگ درباره ی ناصر گفته بود ، افشا کرده بود! (13)



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"